

اطلاعیه

جنگ علیه مردم افغانستان محکوم است!

همانگونه که انتظار می‌رفت، پس از چند هفته اعزام نیرو به منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند و آسیای مرکزی، روز یکشنبه ۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروی هوایی ارتش آمریکا و انگلستان با بمباران مناطقی در شهرهای کابل، جلال آباد و قندهار عملیات نظامی بر علیه افغانستان را آغاز کردند.



پی آمدهای واقعه ۱۱ سپتامبر



عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا که به قیمت جان هزاران انسان بیگناه انجامید، جهانیان را در بهت و حیرت فروبرد. این واقعه پیامدهای بسیاری با خود خواهد داشت و بسیاری از معادلات را در جهان و در منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی تغییر خواهد داد.

این عملیات، آمریکا بزرگترین و پر قدرت ترین کشور سرمایه‌داری جهان را هدف قرار داد. حمله تروریستی به دو سمبل قدرت آمریکا، ساختمان های دولتی مرکز تجارت جهان و پنتاگون، ساختمان وزارت دفاع آمریکا، به روشنی نشان داد که بزرگترین قدرتهای پلیسی و اطلاعاتی دنیا هم تا چه حد در حفظ امنیت خود ناتوان هستند. دقیقا همین نتیجه گیری بیش از هر چیز دیگر جهان سرمایه داری را به وحشت انداخت. در حالی که سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و کشورهای اروپائی سناریو حملات تروریستی موشکی و شیمیائی و غیره را با استفاده از بهترین امکانات تکنولوژی طراحی و خود را برای مقابله با آنها آماده می کردند، یک تشکیلات تروریستی با استفاده از چاقو چند هواپیمای مسافربری را به بمبهای پرنده تبدیل کرده و دو ساختمان ۱۱۰ طبقه را در عرض یک ساعت به تلی از خاک تبدیل کردند. وحشت از همین ناتوانی باعث شد تا بلافاصله پس از این عملیات، رئیس جمهور آمریکا فریاد انتقامجویی سر دهد و بر طبل جنگ بکوبد.

بقیه در صفحه ۲

● صحبت از جنگ تمدنها معنی ندارد

صفحه ۹

● اعلام مبارزه با تروریسم از سوی

حکومت اسلامی ایران، عوامفریبی است

صفحه ۸

● اهداف هژمونی طلبی آمریکا در پس

پرده مبارزه با تروریسم

صفحه ۱۰

● وقتی مجلس "اصلاحات" اصلاح می کند!

صفحه ۵

● اعتراض و استعفاء در مجلس اسلامی

صفحه ۶

● یادمان سیزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

صفحه ۱۵

باز گشایی مدارس و تداوم نابسامانیهای نظام آموزشی

سال تحصیلی جدید آغاز شد و نزدیک به ۱۹ میلیون نفر از نوباوگان و جوانان ایران روانه کلاسهای درس شدند تا شاید توشه‌ای برای کار و زندگی آتی خویش، و برای آینده کشور، فراهم آورند. گروههای مختلف دانش آموزان، بر حسب موقعیت سنی و یا وضعیت و امکانات خود و خانواده‌هایشان، چه بسا بیم و امید، آرزوها و نگرانیهای متفاوتی داشته باشند. لکن مجموعه نظام آموزشی ایران که، همراه با این کودکان و نوجوانان، جمع یک میلیونی فرهنگیان کشور، امکانات آموزشی، مواد درسی و... را نیز در بر می‌گیرد، همچنان با مشکلات و نابسامانیهای فزاینده‌ای روبروست.

بقیه در صفحه ۱۱

آیا باید علیه تروریسم مبارزه کرد؟

حمله انتحاری و کشتن افرادی که به کار و زندگی خویش مشغولند، یعنی تروریسم را، حتی بی عدالتی حاکم بر جهان نمی‌تواند توجیه کند. این روش ضدانسانی، نمی‌تواند مدعی اهداف انسانی و آزادیبخش باشد. تروریسم و جنگ البته به عنوان روش فتح جهان می‌توانند مورد علاقه نیروهایی باشند، لیکن اینها کج راههایی بیش نیستند که اگر موفقیت‌هایی نیز به چنگ آورند، تسلطی موقتی و حکومتی بر ویرانه‌هاست.

بقیه در صفحه ۷

دیدگاهها

□ "سیاست و تشکیلات"، برای رفرم یا براندازی و انقلاب

جمشید

صفحه ۱۳



پی آمدهای واقعه ۱۱ سپتامبر

از صفحه یک

در یکماه گذشته فضای جهان را وحشت یک جنگ نامعلوم آغشته کرده است. جنگی که بالاخره با حمله هوایی آمریکا به افغانستان آغاز شده است. یک سوی این جنگ نامعلوم بزرگترین قدرتهای نظامی جهان قرار دارند و سوی دیگر آن ظاهراً سازمانهای تروریستی اسلامی و به احتمالی کشورهای که از آنها حمایت می کنند. سازمانهای مجهولی که نه کشوری دارند و نه ارتش و لشکر. قدرتهای بزرگ دنیا یکی از فقیر کشورهای جهان را به عنوان حامی این بزرگترین تروریستهای جهان شناسائی کرده اند و با حمله نظامی به آن، قرار است تکلیف این تروریستها را یکسره کنند. در عین حال برخی از جناحهای جنگ طلب آمریکا صحبت از کشورهای دیگر کرده و اعلام کرده اند که عملیات نظامی نباید به افغانستان محدود شود. جناحهای هژمونی طلب آمریکا می خواهند تا با استفاده از این موقعیت، خرده حسابهای قدیمی خود با برخی از کشورهای منطقه و از جمله ایران و سوریه را تصفیه کنند. اما در این سیاست نه تنها در بین جناحهای درونی حکومت آمریکا اختلاف است، بلکه متحدین اروپائی آمریکا نیز توافقی ندارند.

اولین پیامد این واقعه را باید در حال حاضر در تغییر تاکتیک آمریکا نسبت شناسائی سازمانهای تروریستی و کشورهای حامی آنها دید. از آنجا که آمریکا خود را سر کرده و پلیس جهان می داند، طبیعی است که شناسائی تروریستها و حامیان آنها را نیز برعهده گرفته است به نظر می رسد که در این مرحله سیاست آمریکا بر کاهش تنش با جبهه قدیمی ضد امریکائی منطقه خاورمیانه، از ایران و سوریه و عراق گرفته تا سازمانهای فلسطینی و حزب الله لبنان، استوار است.

برعکس جبهه ای که خود آمریکا در گذشته با همکاری پاکستان و عربستان سعودی برای مقابله با شوروی سابق و انقلاب ایران در منطقه علم کرده بود، مجاهدین افغانی و طالبان و سازمانهای اسلامی افراطی ضد کمونیستی، جبهه مقدم ضد امریکائی را تشکیل می دهند. آمریکا امروز هدف مقدم خود را بر از بین بردن این جبهه قرار داده است.

اما همه دعوایا بر سر تروریسم نیست. آمریکا فرصت مناسبی بدست آورده است تا نفوذ خود در آسیای مرکزی را بیشتر کند. پس از سقوط رژیم شاه و بویژه از همپاشی شوروی سابق و پیدایش کشورهای مستقل آسیای مرکزی، که بدنبال متحد دیگر بجز روسیه می گردند، حضور مستقیم آمریکا در منطقه برای سرمایه داری جهانی اهمیت بسیاری دارد. بویژه منابع نفتی کشورهای آسیای مرکزی که اکنون مدتهاست در مرکز توجه شرکتهای نفتی جهان قرار دارد، همچنان از دسترس آنها به دور مانده است.

این جنگ فرصتی خواهد بود تا اولاً با اعزام نیرو به افغانستان و تغییر حکومت طالبان، حکومتی دست نشانده در کابل بر سرکار آورند (وظیفه ای که در گذشته طالبان بر عهده گرفته بودند) و دوماً در جریان این جنگ روابط نزدیک تری با کشورهای آسیای مرکزی برقرار کرده و حوزه نفوذ خود در منطقه را گسترش دهند. هم اکنون از پاکستان موافقت کرده تا یک واحد پشتیبانی ارتش آمریکا در خاک ازبکستان مستقر شود.

در رابطه با ایران اولین پیامد این واقعه خروج ایران از لیست کشورهای تروریستی است. اکنون مدتهاست که جناحهایی از حکومت آمریکا و حکومت ایران بدنبال راهی برای برقراری مجدد روابط بین دو کشور هستند. موقعیت سوق الجیشی ایران در منطقه و منابع سرشار نفت و گاز، به ایران موقعیت ویژه ای بخشیده است. شرایط دو کشور ایران و آمریکا نسبت به سالهای اول انقلاب تغییر بسیار کرده است. از روزهای گروگان گیری امریکائیان سالها گذشته است و گروگان گیریهای قبلی امروز مشتاق برقراری رابطه با آمریکا هستند. دولت مردان جمهوری اسلامی نیز در این سالها ثروتهای نجومی اندوخته اند و لاجرم از شعارهای تند و تیز ضدامپریالیستی و ضد سرمایه آن سالها فاصله گرفته اند. طراحان سیاست آمریکا نیز پس از بیست سال ظاهراً ایده تغییر حکومت اسلامی در ایران را به کناری نهاده اند و آماده اند تا با همین حکومت، در صورتی که در سیاست خارجی خود تغییراتی دهد، روابط خود را عادی سازند.

برکنار از شعارهای ضد امریکائی و شعار مرگ بر آمریکا در نماز جمعه، عامل اصلی قرار گرفتن ایران در لیست کشورهای حامی تروریست از سوی آمریکا، حمایت ایران از حزب الله لبنان، حماس و دیگر سازمانها و تشکیلات اسلامی در خاورمیانه است. حمایت از حماس و مخالفت با قرارداد صلح اسلو و

سیاستهای ضد اسرائیلی، اقداماتی هستند که دولتمردان آمریکا نمی پسندند. این در حالی است که اقدامات تروریستی حکومت در دهه گذشته تنها محدود به مخالفین ایرانی رژیم بوده است و بر سر این مسئله امریکائیهها مشکلی ندارند. به این اعتبار، آن زمان که سیاست خارجی ایران به نفع بیطرفی در مناقشات منطقه و عدم حمایت از سازمانهای اسلامی چون حماس و حزب الله لبنان و عدم صدور انقلاب اسلامی تغییر کند، آمریکا آماده برقراری روابط عادی با ایران خواهد بود.

در همین روند به نظر می رسد که آمریکا و کشورهای اروپائی تمایل ندارند که فعلاً دامنه تحولات به ایران بکشد گفتگوهای دائمی بین مقامات اروپائی با دولت، سفر وزیر امور خارجه انگلستان به ایران و مذاکرات وی با خاتمی، گفتگوهای تلفنی تونی بلر نخست وزیر انگلستان با خاتمی، تماما بیانگر این است که غرب سیاست خارجی خاتمی را می پسندد و می کوشد تا با دادن امتیاز به خاتمی، موقعیت سیاسی وی را در ایران تقویت کند.

در نهایت باید توجه داشت که مسئولین حکومت، در سخنرانیهای گوناگون، نشان داده اند که مایلند تا در تقسیم قدرت در افغانستان آینده نقشی داشته باشند و خواهند کوشید تا جناحهای طرفدار خود را در این جریان تقویت کنند.

در مقابل پیامدهای مثبت این واقعه برای حکومت ایران، نباید مشکلات فراروی را ندیده گرفت. در اولین قدم جناح خامنه ای ناگزیر شد تا هدایت سیاسی واکنش نسبت این واقعه را به خاتمی بسپارد. خاتمی نیز در چارچوب سیاستهای قبلی خود که برقراری روابط گسترده با غرب و بویژه آمریکا رادنبال می کرد، از فرصت استفاده کرد و ضمن محکوم کردن تروریسم، نسبت به سرکوب طالبان موضع بی طرف گرفت. وحشت از دست دادن رهبری جهان اسلام باعث شد تا خامنه وارد میدان شده و به رهبری مبارزه با تروریسم توسط آمریکا اعتراض کرده و اعلام کند که ایران این را نخواهد پذیرفت. ظاهراً این اعلام جنگی به آمریکا محسوب می شد ولی رفسنجانی در نماز جمعه هفته اول مهرماه سخنان خامنه ای را رفع و رجوع کرد و با اعلام این که اگر این عملیات با نام سازمان ملل باشد، ایران با آن همکاری خواهد کرد، نشان داد که عمده جناحهای رژیم عافیت طلبند و سرچنگ با کسی را ندارند.

اما این موضع یقیناً موقعیت رهبران حکومت اسلامی ایران را در جهان اسلام و بویژه در بین گروههای اسلامی ضد امریکائی بقیه در صفحه ۱۶

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

بازگشایی مدارس و تداوم نابسامانیهای نظام آموزشی

از صفحه یک
تعویض وزیر آموزش و پرورش، در کابینه دوم محمد خاتمی نیز، چشم‌اندازی برای رفع، و یا حتی تخفیف نسبی، این معضلات گسترده نمی‌گشاید.

دستگاه آموزشی کشور، چنان که می‌دانیم، از جمله "متصرفات" مهم و مورد توجه خاص ملایان حاکم بوده و ازین رو نیز صدمات وارده بر آن در طول حاکمیت جمهوری اسلامی، چه به واسطه تصفیه‌های وسیع و اعمال کنترل بیشتر و چه در اثر تغییر و تعویض مطالب و شیوه‌های آموزشی و نظایر اینها، بسیار بیشتر و، چه بسا، دیرپاتر بوده است. رشد شتابان جمعیت در دهه گذشته نیز مزید بر علت شده و کمبودها و اختلالات گریبانگیر این عرصه را به صورت بیسابقه‌ای شدت بخشیده است. هرچند که، به دلیل کاهش نرخ رشد جمعیت، کمبود امکانات در سطوح آموزش ابتدایی و متوسطه در دو سه سال اخیر، تا اندازه‌ای کمتر شده است (و متقابلاً فشار این کمبودها در سطح آموزش عالی و یا در بازار کار بیشتر شده است) نارسایی امکانات نسبت به نیازها، هنوز از جمله معضلات اصلی نظام آموزشی کشور است.

عدم پاسخگویی امکانات به نیازهای موجود نیز، صرفاً، در کمبود معلم و کلاس و مدرسه خلاصه نمی‌شود، بلکه از کتابهای درسی و وسایل کمک آموزشی تا تسهیلات و لوازم ورزشی، همه را در بر می‌گیرد. نتیجه بلاواسطه این نارسایی شدید، محرومیت انبوهی از کودکان و جوانان از آموزش و یا از ادامه تحصیل، تراکم بیش از اندازه دانش‌آموزان در کلاسها، افت تحصیلی زیاد و پائین رفتن هرچه بیشتر کیفیت آموزشی است. پولی کردن بخشی از آموزش و پرورش، چنان که طی دهه گذشته دنبال شده است، شاید امکانات نسبتاً مساعدی را برای گروه محدودی از دانش‌آموزان فراهم کرده باشد. لکن این نیز، به نوبه خود، به تبعیض و چندگانگی موجود در نظام آموزش عمومی، رسمیت و شدت بخشیده است.

فقدان تناسب و هماهنگی میان نظام آموزشی، و نیازهای بازار کار و فعالیت‌های تولیدی در کشور، کماکان یکی از مشکلات اساسی جامعه ماست که هیچگاه، به صورتی جدی و بنیادی، مورد بررسی و چاره‌جویی واقع نشده است. "دیپلمه‌های بیکار" که نه راهی به آموزش عالی می‌یابند و نه شغلی در بازار کار، معضل دیرینه‌ایست که سال به سال حدت افزونتری پیدا می‌کند. مسئولان جمهوری اسلامی، از ده سال پیش، در صدد برآمدند که "نظام آموزشی جدیدی" را در مقطع متوسطه به اجرا درآورند. اما این نظام "جدید" نه مبتنی بر مشورت و جلب نظر دست‌اندرکاران اصلی امر آموزش، یعنی آموزگاران و دبیران بود و نه متناسب با امکانات و نیازهای واقعی جامعه ما. به طوری که در سالهای اخیر باز هم زمزمه تغییر و تعویض نظام آموزشی در میان گروهی از گردانندگان دستگاه آموزش و پرورش بالا گرفته است. ندانم‌کاری و سردرگمی این مسئولان نیز

نابسامانیهای موجود را دوچندان کرده و کار و زندگی و سرنوشت آتی میلیونها نفر از آحاد جامعه را که با امر آموزش و پرورش ارتباط می‌یابند، دستخوش رقابتها و کشمکشهای گروهی و جناحی ساخته است.

در واقع نیز، یکی از عوامل عمده نابسامانیهای حاکم در این نظام آنست که معلمان، دانش‌آموزان و والدین آنها که هرکدام به نوعی به کارکرد این نظام مرتبطند، از هرگونه اظهارنظر و نظارت جدی و مؤثر بر آن برکنار و محروم شده‌اند.

شرایط حاکم بر دستگاه آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، اکثریت عظیم فرهنگیان را با دشواریها و محدودیتهای شدید مالی، اجتماعی و سیاسی روبرو کرده است. در این شرایط، بسیاری از معلمان ناگزیرند که حرفه اصلی خود را به صورت "رفع تکلیف" برگزار کرده و به مشاغل دیگری چون مسافرکشی و فروشندگی بپردازند تا شاید بتوانند حداقل معیشت خود و خانوارهایشان را تأمین کنند. با اعمال کنترل‌های مستمر عقیدتی و سیاسی، خلاقیت و ابتکار عمل از عرصه آموزش رخت بر بسته و این کار صرفاً به انتقال پاره‌ای محفوظات ذهنی، که بخش بزرگی از آنها نیز هیچگونه تناسبی با نیازهای زندگی امروزی ندارند، محدود گشته است. طی حاکمیت رژیم اسلامی، تمامی تلاشهای دبیران و آموزگاران برای برپایی تشکلهای مستقل صنفی با سرکوب مواجه شده است. در همین حال، جناحهای رقیب حکومتی کوشیده‌اند که بخشی از فرهنگیان را زیر چتر نهادهای وابسته به خود (مانند "انجمن اسلامی معلمان") گرد آورند ولی در این کار ناکام مانده‌اند. پی ریزی و گسترش تشکلهای مستقل معلمان نه تنها در جهت تأمین خواستههای صنفی آنها و به منظور چاره‌جویی برای مشکلات حاد نظام آموزشی کشور، بلکه از حیث توسعه و تقویت جنبشهای جاری اجتماعی (کارگران، دانشجویان، زنان، و...) نیز از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

در ارتباط با تشکلهای مستقل دانش‌آموزان نیز، همان موانع و محدودیتهایی که در مورد معلمان اشاره شد، برقرار است. اگرچه جمهوری اسلامی در تحقق مقاصد خود در تبدیل دانش‌آموزان به آحادی "مطیع" و "حرف‌شنو" و یا سیاهی لشگری برای مراسم و تظاهرات فرمایشی ناکام مانده است (و این را شواهد و نمونه‌های گوناگون به روشنی نشان می‌دهند) ولی از پایه‌ریزی و ایجاد تشکلهای

آزاد دانش‌آموزی نیز شدیداً جلوگیری کرده است. مشارکت اولیای دانش‌آموزان در نظام آموزشی نیز، از دیدگاه مسئولان رژیم، در پرداخت "خودیاری" و "کمک" به بودجه آموزش و پرورش، خلاصه می‌شود و انجمنهای "اولیاء و مربیان"، در واقع، هیچ نقش مؤثری در نظارت و هدایت دستگاه عریض و طویل آموزش و پرورش ندارند. اما مقابله با مشکلات نظام آموزشی و تخفیف نابسامانیهای گریبانگیر آن، تلاش برای شکل‌گیری نهادهای مستقل صنفی برای دانش‌آموزان و انجام نظارت و مشارکت واقعی از سوی پدران و مادران دانش‌آموزان را، بیش از پیش، ضروری می‌سازد.

چهار سال پیش، هنگام تشکیل اولین دولت خاتمی، وقتی که حسین مظفر، از دسته حزب‌اللهیها و "خط امامی"های قدیمی، به سمت وزارت آموزش و پرورش تعیین شد، همین مشکلات و نابسامانیها بر نظام آموزشی کشور حاکم بود. در این فاصله، اگر هم بهبود اندکی در برخی عرصه‌های دیگر صورت گرفت، وضعیت اسفبار آموزش و پرورش، رو به وخامت نهاد. و این هم قابل پیش‌بینی بود. کسی که با شعار "احیای ارزشهای دینی" و تقویت "دین‌باوری" و "ولایت‌پذیری" در آموزش و پرورش، عنان اختیار این دستگاه را در دست گرفته بود، نه فقط نتوانست گامی در جهت حل پاره‌ای از مسایل آن بردارد، بلکه بر شدت و حدت اختلافات موجود نیز افزود. مهمترین نقش و عملکرد وزیر آموزش و پرورش در این دوره آن بود که از ابتکارات و تلاشهای فرهنگیان برای ایجاد تشکلهای صنفی مستقل جلوگیری کند.

در هر حال، وخامت وضع نظام آموزشی به جایی رسید که خود خاتمی نیز، در موقع معرفی کابینه دوم خود به مجلس در آخر مردادماه گذشته، بر "ضرورت ایجاد تحول در وزارت آموزش و پرورش" اذعان کرد. او ضمن معرفی مرتضی حاجی به عنوان "چهره شناخته شده، معتدل و اصلاح‌طلبانه"، برای تصدی این وزارتخانه، اظهار داشت که وی "با قدرتی که برای جذب نیروهای ارزنده در داخل و خارج آموزش و پرورش دارد، به اعتقاد خودش، در این وزارتخانه بهتر می‌تواند کار کند". مرتضی حاجی، که به لحاظ دسته‌بندیهای درون حکومتی از همان دسته وزیر پیشین آموزش و پرورش است، از اعضای قدیمی سپاه پاسداران رژیم بوده که سالها معاونت بهزاد نبوی را در وزارت صنایع سنگین برعهده داشت و مدتی نیز در معاونت وزارت ارشاد کار کرده است.

حزب پاک ایران

حزب پاک ایران در روز ۲۸ شهریورماه با کسب اجازه از وزارت کشور مینینگی را در میدان محسنی تهران برگزار نمود. فراخوان این تجمع به مناسبت همدردی با قربانیان اقدامات مرگباری که در هفته گذشته نیویورک را به خاک و خون کشید صادر شده بود. این تجمع با وجود اجازه از وزارت کشور مورد حمله اسفبار حزب‌الله، بسیج و نیروهای انتظامی قرار می‌گیرد و تعدادی زخمی و دستگیری برجای می‌گذارد.

حزب پاک ایران که با نام فعالین حفظ محیط زیست و سبزه‌های ایران وجه بیرونی پیدا کرده از جمله احزابی است که طبق اجازه کمیسیون ماده ۱۰ وزارت کشور قانوناً در ایران فعالیت می‌کند.

در مرامنامه و اساسنامه‌ای که حزب پاک انتشار داده، آنچه که بیش از همه جلب توجه می‌کند و در هر صفحه از آن بارها تکرار شده اجباریست که در جماعات "با اجازه وزارت کشور"، "به تصویب وزارت کشور" و خود را می‌نمایند و نشان از سایه سنگین مافیای رژیم بر هر تحرک اجتماعی دارد.

حزب پاک ایران عنوان داشته که تشکیلی است غیردولتی و خود را ملزم به قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌داند. در فصل اول مرامنامه و در بند مربوط به بینش اقتصادی تأکید بر حفظ محیط زیست به مثابه اساس هرگونه تصمیم‌گیری، توسعه صادرات به عنوان رکن خط مشی و پایه کلیه قوانین و مقررات، تدوین سیستم مالیاتی ناظر بر فروش کالا و خدمات، حذف تدریجی سوبسید، سیستم اعتباری، به رسمیت شناختن کلیه تولیدات فکری - ذهنی و شده است.

در بخش بینش فرهنگی، نگرش به آزادی ادیان طبق بند مطروحه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، برابری کامل حقوق انسانها، بسط مراودات فرهنگی، رشد نیروهای مولد، تسری تفکر تساهل و مدارا به ترویج مبنای فکری اعلامیه جهانی حقوق بشر و تبلیغ مواد و مصادیق آن، تبلیغ میثاقهای بین‌المللی حفظ حقوق کودکان و زنان و عنوان شده‌اند.

در مبحث بینش سیاسی، اجتماعی، اداری، تأکید بر تصحیحات سیاسی، اجتماعی و آرای سیاسی، نگرش جهانی به کلیه مشکلات زیست محیطی، تلطیف فضای سیاسی، احترام از تمرکزگرایی و گردیده است.

آنچه که در توضیح اعتقادات این حزب در مرامنامه انتشار یافته و درک آن را مشکل می‌کند زبانی است که در آن به کار گرفته شده و فهم موضوعات را ثقیل می‌کند.

حزب پاک ایران (حزب سبزه‌های ایران) در بیانیه‌ای که پس از حمله اوباش و نیروهای انتظامی به تظاهرات مسالمت‌آمیز ۲۸ شهریورماه صادر نموده، حمله و وحشیانه نیروهای سرکوبگر رژیم را شدیداً محکوم نموده و عنوان داشته که این عمل بار دیگر ثابت کرد که رژیم قصدش از محکوم کردن وقایع تروریستی در آمریکا تنها یک نمایش توخالی بوده است.

حفظ کرده و برعلیه جنگ و سرمایه‌داری به پا خیزیم."

قابل ذکر است که علاوه بر شهر برن، در شهرهای زوریخ و ژنو نیز حرکات اعتراضی گسترده‌ای برگزار شده است.

اطلاعیه

جنگ علیه مردم افغانستان محکوم است!

همانگونه که انتظار می‌رفت، پس از چند هفته اعزام نیرو به منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند و آسیای مرکزی، روز یکشنبه ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروی هوایی ارتش آمریکا و انگلستان با بمباران مناطقی در شهرهای کابل، جلال آباد و قندهار عملیات نظامی بر علیه افغانستان را آغاز کردند. ارتش آمریکا اعلام کرده است که مراکز نظامی را هدف قرار داده و در روزهای آینده این حملات ادامه خواهد یافت. اما این نکته روشن است که در بمباران شهرهای افغانستان، بیشتر مردم بیگناه قربانی این حملات خواهند شد تا نظامیان. دولت آمریکا علیرغم مخالفت بسیاری از سازمان‌های مترقی و انساندوست و بسیاری از کشورهای بویژه هشدارهای سازمان ملل از فاجعه انسانی آوارگان افغانی در صورت آغاز جنگ، به تنهایی تصمیم به جنگ گرفت. این درحالی است که بسیاری از کشورهای جهان خواستار آن بودند که هر نوع دخالت خارجی در امور افغانستان زیر نظر سازمان ملل صورت گیرد.

تغییر حکومت ارتجاعی افغانستان تنها باید به دست مردم این کشور صورت گیرد. شکل‌گیری یک حکومت دست‌نشانده آمریکا در افغانستان جز زمینه‌سازی یک جنگ داخلی دیگر و رشد تروریسم، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

ما بار دیگر با محکوم کردن اقدامات تروریستی در آمریکا، از تمامی آزادیخواهان جهان می‌خواهیم تا با هر گونه عملیات نظامی در هر گوشه جهان و بویژه جنگ در افغانستان، به بهانه یافتن مجرمین این واقعه و مبارزه با تروریسم مخالفت کنند.

هیئت اجرایی سازمان

اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۶ مهر ۱۳۸۰ - ۸ اکتبر ۲۰۰۱

توضیح و پوزش

در شماره قبل برگردان مقاله‌ای از لوموند دیپلماتیک درج شده بود که عنوان صحیح آن چنین است: تنها چاره، جنایتکار نشان دادن معترضین.

وی که رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی بوده در نخستین دولت او سمت وزارت تعاون را داشته است. قابل توجه است که به گزارش مطبوعات دولتی، خاتمی فرد دیگری را برای وزارت آموزش و پرورش نامزد کرده بود که به دلیل امتناع وی از پذیرفتن این سمت، نهایتاً حاجی را برای این منصب در نظر گرفته و به مجلس معرفی نمود.

جا به جایی مهره‌ها، چنان که تجربه سالهای گذشته نشان می‌دهد، هرگاه به تشدید نابسامانیهای نظام آموزشی هم نینجامد، مسلماً بهبودی در وضعیت آن پدید نخواهد آورد. این نظام نیازمند تحولی اساسی و فراگیر است که از عهده این دولت و این رژیم خارج است، اما این نیز مسلم است که مجموعه دستگاه آموزشی از تأثیرات جنبشهای اجتماعی جاری جوانان، دانشجویان، زنان، روشنفکران و دیگر گروهها و اقشار جامعه، مصون و برکنار نخواهد ماند. آموزگاران، دبیران و دانش‌آموزان برای دفاع از حقوق و مطالبات صنفی و اجتماعی خود و برای مقابله با موانع و محدودیتهای تحمیل شده، تلاش و مبارزه خواهند کرد. ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل و آزاد معلمان و دانش‌آموزان، در پیوند و با برخورداری از حمایت سایر جنبشهای اجتماعی، راه را برای تحول اساسی در نظام آموزشی ایران خواهد گشود.

تظاهرات در مخالفت با جنگ

عصر روز شنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۱، از طرف سندیکاهای کارگری، جریانات چپ و کلیساهای علیه اعلام جنگ آمریکا بر ضد افغانستان، در شهر برن سوئیس تظاهراتی برگزار گردید. علیرغم اینکه پلیس سوئیس اجازه برگزاری این تظاهرات را نداده بود ولی بیش از پانصد نفر در این حرکت اعتراضی شرکت کرده بودند. نیروهای امنیتی لباس شخصی پوش سوئیس این تظاهرات را شدیداً زیر نظر گرفته بودند. در این تظاهرات، پرچم آمریکا به نشانه اعتراض به آتش کشیده شد و اعلامیه‌ای به زبانهای آلمانی و فرانسوی در محکومیت جنگ قرائت گردید که توجه شما را به ترجمه بخشی از آن متن جلب می‌کنیم:

"همة ما می‌دانیم که جنگ چه به ارمغان می‌آورد. تجاوز، قتل و کشتار، ویرانی و آوارگی از نتایج وحشتناک جنگ است. جنگ به هیچوجه نمی‌تواند راه حلی منطقی و عملی برای برون‌رفت از شرایط بحرانی آمریکا مورد سوءاستفاده قرار گیرد. .. و ما بدین وسیله ترور و جنگ ضد مردمی را محکوم می‌کنیم. زیرا جنگ پتانسیل تجاوز را بیشتر و بحث و مذاکره را غیرممکن می‌سازد.

این یک هشدار جدی ماست. ما باید در مقابل جنگ برای حقوق انسانها همبستگی خود را

فروش و تجارت قاچاق به کار گرفته خواهد شد.

اعتراضات کارگری

به دنبال تصویب این لایحه، بیانیه‌ای از سوی اتحادیه کارگران نساج منتشر شد. در این بیانیه آمده است: "مصوبه اخیر مجلس که به بهانه اشتغال به صحن مجلس رفت، با تغییرات فراوان به یک قانون ضد اشتغال تبدیل شد که نه تنها شغلی در این راستا ایجاد نخواهد کرد، بلکه در مدت کوتاهی گروه عظیمی از کارخانجات نساجی را که صدها هزار شاغل مستقیم و غیرمستقیم را در خود جای داده‌اند، بیکار کرده و به خیل چند میلیونی بیکاران اضافه خواهد کرد. در هیچ جای این مصوبه تلاش در جهت حفظ واحدهای موجود و ایجاد و تضمین اشتغال وجود ندارد. بلکه با نشان دادن در باغ سبز، سرمایه‌داران را مخیر کرده است که با اخراج کارگران و بستن کارخانه‌ها، زمینها را بفروشند، و پول آن را به فعالیتهای دیگر که نقش قابل توجهی در تولید و اشتغال ندارد، هدایت کنند."

کارگران صنایع نساجی به تصویب این قانون اعتراض کردند و از آن جمله کارگران کارخانه بافناز اصفهان ضمن تجمع در محوطه کارخانه، نسبت به تصویب این قانون اعتراض کردند و همچنین پارچه نوشته‌ای بر در ورودی کارخانه نصب کردند با مضمون "خواهان حذف بند د" مصوبه مجلس هستیم."

عبدالرحمن تاج‌الدین، نماینده اصفهان در مجلس نیز در گفتگو با روزنامه‌ها، اعلام کرد که این لایحه با بی تدبیری به تصویب نمایندگان رسید و با اجرای آن بیش از پنجاه هزار کارگر در صنایع نساجی اصفهان بیکار خواهند شد.

صنایع نساجی ایران دچار مشکلات عدیده است. بخش عمده آن در چارچوب مشکلات اقتصاد ایران قرار دارد. حل این مشکلات نیز خارج از برنامه‌های حکومت در دفاع از صنایع کشور و گسترش آن نیست. سیاستی که در سطح حکومت ناروشن و دوگانه است. این در شرایطی است که ورود بیرویه کالا، قانونی یا از طریق قاچاق، سودهای سرشاری را نصیب سرمایه‌داران کرده و تعادل منطقی بین نرخ سودآوری با صنعت وجود ندارد.

بحران سیاسی نیز، امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری را به شدت محدود کرده و سرمایه‌ها بیشتر به سمت فعالیتهای اقتصادی با سوددهی کوتاه مدت تمایل نشان می‌دهند. در چنین شرایطی تصویب لایحه مذکور، نتیجه‌ای جز تشدید روند تبدیل بقیه در صفحه ۱۱

وقتی مجلس "اصلاحات" اصلاح می‌کند!

در لایحه‌ای که دولت به مجلس ارائه کرده بود، حمایت از کارگران صنایع نساجی، در دوران نوسازی و بازسازی کارخانه، از طریق صندوق بیمه بیکاری در نظر گرفته شده بود. ولی در جریان بررسی لایحه در مجلس و از سوی نمایندگان، مسئله تعدیل نیروی انسانی پیش کشیده شد و نمایندگان تشخیص دادند که صنایع نساجی ایران به جراحی نیروی انسانی نیاز دارد. در این بند قانون کمیسیون مرکب از نمایندگان سه وزارتخانه بر چگونگی اخراج و بازخرید کارگران نظارت می‌کنند. در این کمیسیون حضور هیچ نماینده کارگری پیش‌بینی نشده است.

این بند قانون نه تنها به کارفرمایان اجازه اخراج کارگران را می‌دهد، بلکه این امکان را نیز فراهم می‌کند تا این اخراجها کاملاً بی دردسر و قانونی صورت گیرد. بند "دال" این لایحه مکمل بند "الف" است.

بر طبق بند "الف"، در صورتی که کارخانه برای بازسازی و نوسازی تغییر مکان دهد، زمینهای کارخانه، از شمول قوانین شهری زمینهای صنعتی خارج شده و تبدیل به زمین تجاری - مسکونی خواهند شد. لازم به یادآوری نیست که صنایع نساجی از قدیمی‌ترین صنایع ایران می‌باشند و بسیاری از کارخانجات نساجی، اکنون در دل شهرها قرار دارند. زمینی که امروز کارخانه بر روی آن قرار دارد، بسیار با ارزش و گرانبه است. به سادگی می‌توان حدس زد که به دنبال تصویب این لایحه، سرمایه‌داران از طریق زد و بند با دستگاههای سراپا فاسد اجرائی دولت، کارخانه‌ها را با بهانه نوسازی، به خارج شهرها منتقل خواهند کرد. در این عملیات، اولاً دهها هزار متر مربع اراضی مرغوب شهری به دست خواهند آورد، در ثانی بخشی یا تمامی کارگران را با پرداخت چند ماه حقوق، به عنوان غرامت، بازخرید کرده و با کمترین هزینه، از زیر بار هزینه‌های کارگری شانه خالی خواهند کرد. در لایحه هیچ بند و تبصره‌ای که به کار کارفرمایان و صاحبان صنایع کنترل کند و یا آنها را مجبور به سرمایه‌گذاری مجدد کند، وجود ندارد. در بحران سیاسی - اقتصادی کنونی ایران، یقیناً ثروتهای به دست آمده از فروش اراضی و سود کارخانه‌ها، یا راهی بانکهای خارجی شده و یا در بازار پرمنفعت خرید و

مجلس شورای اسلامی روز سه شنبه سوم مهرماه ۸۰ "قانون حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور" را به تصویب رساند. بنا به این ماده واحده این لایحه، دولت موظف است تا برای رفع مشکلات صنایع نساجی و بازسازی و نوسازی آن در طول برنامه سوم، تسهیلات و حمایتهایی را به اجرا گذارد. بر اساس بند الف این لایحه: "وزارت مسکن و شهرسازی و شهرداریها مکلفند با در نظر گرفتن طرح جامعه شهری، نسبت به تغییر کاربری اراضی تحت مالکیت واحدهای صنعتی نساجی که تصمیم به بازسازی و نوسازی و توسعه دارند و در محدوده قانونی شهرها قرار دارند، در صورت انتقال واحد صنعتی و حفظ ظرفیت تولید، نسبت به کاربری مسکونی، تجاری و آماری اقدام نموده و امکان تفکیک و فروش آن را تسهیل و از گرفتن و یا تملک هر بخشی از زمین بدون پرداخت قیمت آن با قیمت کارشناسی با کاربردی مسکونی خودداری کنند."

در بند اول لایحه مذکور نیز آمده است: "نیروی انسانی مازاد واحدهای مشمول این قانون، پیشنهادهای مدیر واحد و با تأیید کمیته‌ای متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، مشمول تعدیل گردیده و در مقابل پرداخت حقوق مقرر در قانون کار، بازخرید می‌گردند."

به دنبال تصویب این قانون، موج اعتراض جامعه کارگری ایران و بویژه کارگران صنایع نساجی را در بر گرفت. اعتراضات به حدی بالا بود که برخی از اعضای خانه کارگر و از جمله علیرضا محبوب نیز برای عقب‌نماندن از حرکت‌های کارگری، مصاحبه کرده و به مصوبه مجلس اعتراض کردند.

حامی سرمایه‌داران یا کارگران؟

مجلس پنجم با تصویب قانون "خروج کارگاههای کمتر از پنج نفر از شمول قانون کار" زمینه بی ثباتی شغلی و اخراج و بیکاری چند میلیون کارگر را فراهم کرد. مجلس ششم با تصویب این لایحه، زمینه اخراج وسیع کارگران بخش نساجی، که بزرگترین بخش صنعت در ایران است، را آماده کرده است.

بر طبق بند اول این قانون، کارفرمایان و صاحبان کارخانه‌های نساجی، می‌توانند به بهانه بازسازی و نوسازی، بخش عمده کارگران را بازخرید کرده و اخراج کنند.

اعتراض و استعفاء

در مجلس اسلامی

از زمانی که طیف معروف به "جبهه دوم خرداد"، اکثریت مجلس اسلامی را کسب کرده است تاکنون و همانگونه که متأسفانه انتظار می‌رفت، عمده‌ترین مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما همچنان لاینحل باقی مانده و وضعیت عمومی چنانچه به وخامت بیشتر نگرانیده باشد که در هیچ عرصه‌ای از آن، بهبودی حاصل نشده است. اشاره به خصلت ولایت فقیهی نظام جمهوری اسلامی و تلفیق دین و دولت در آن کافی است تا به دلایل دیگر پرداخته نشود. در این نظام حکومتی، اراده مردم و با هر درجه‌ای از خواست و نیاز، جایگاهی ندارد. به نظر می‌رسد که "مردمسالاری" و "قانونیت" و "تأمین آزادیهای فردی و مدنی" برای حداقل سران اصلی آن بخش از حاکمیت که اینگونه شعارها را مطرح می‌ساخت، در اصل هدف دیگری غیر از پایبندی و رعایت محتوای واقعی این واژه‌ها را پیش برده و بیشتر به مانند حربه‌های تبلیغاتی و ابزار چانه‌زنی در "بالا" بکار گرفته شده‌اند. مسایل مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای، دستگیری و شکنجه روشنفکران، روزنامه‌نگاران، فعالین سیاسی و نیز ادامه و گسترش سرکوب وسیع آزادیهای فردی، و بالاخره وضعیت نابسامان اقتصادی را نیازی به دوباره‌گویی نیست. وعده‌های انتخاباتی و آنهم در شرایطی که امکان انتخاب واقعی از جامعه گرفته شده است شاید در کوتاه مدت موفق به کشاندن بخشی از مردم به پای صندوقها شود اما با سپری شدن زمان، وعده‌ها را می‌طلبند. بدیهی است کسانی در درجه نخست این "مالیات" را می‌پردازند که در دسترس مستقیم مردم قرار دارند بویژه در مناطق و حوزه‌هایی که مقاومت در برابر رژیم و نفی آن هم ریشه‌دارتر و هم عمیقتر است. بر چنین زمینه‌ای است که اعتراضات اعضای از مجلس اسلامی از مناطق مختلف ایران و در زمینه‌های گوناگون شکل گرفته که در لحظه فعلی حول مسئله مدیریت نهادهای منطقه‌ای رقم خورده است. مهمترین این اعتراضات، استعفای جمعی شش تن از اعضای مجلس است که کرسیهای مربوط به استان کردستان را در اختیار دارند. (لازم به توضیح است که استان کردستان بنا به تقسیمات وزارت کشور تنها چیزی حدود یک چهارم از مناطق کردنشین را در برمی‌گیرد). در ظاهر امر استعفاء به علت مخالفت با انتصاب استاندار جدید کردستان است که "غیربومی" می‌باشد. با مراجعه به اطلاعاتی‌های صادره از طرف جمع استعفادهندگان مشاهده می‌شود که این جمع از مدتها قبل طی مکاتباتی با رئیس جمهور،

خواستار ملاقات با وی به منظور در میان گذاشتن مشکلات مردم کردستان شده ولی تاکنون بدین خواست توجهی نشده است.

چنانچه از دعوای حقوقی و آئین‌نامه‌ای که این استعفای جمعی در مجلس بوجود آورد، بگذریم عکس‌العمل صریح و سریع محمدرضا خاتمی به عنوان نایب اول و یکی از مهره‌های اصلی جناح مسلط در مجلس اسلامی که استعفاء را غیرقابل قبول خواند و با محدود کردن اختیارات مسئولان اجرائی مخالفت کرد، و هم چنین اظهارات معاون وزیر کشور، علی محقر، در مورد "بومی‌گرایی" و عدم مصلحت آن برای نظام و نیز اظهارات تاجرنیا، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس، در مورد این که این "اصرارها" موجب دامن زدن به اختلافات قومی شده و با این کار (استعفاء) نه تنها نظر نمایندگان تأمین نشده بلکه امنیت ملی و هویت تاریخی ما را با تهدید جدی مواجه خواهد کرد، این گمان را پیش می‌آورد که سران دو جناح از قبل بر سر مسئله انتصاب استاندار جدید به توافق رسیده‌اند البته با توجه به ویژگی کردستان این امر که آنها برای "حفظ نظام" و همانگونه که در موارد مختلف بطور نمونه در جنبش دانشجویی نشان دادند زیاد نباید دور از انتظار باشد.

استعفای جمعی این دسته از اعضای مجلس با توجه به سابقه برخی از آنها در همکاری مستقیم با وزارت کشور و استانداری تاکنون، سئوالات و ابهاماتی را بوجود آورده است اما شاید گفته شگوری‌راد عضو هیئت رئیسه مجلس در لحظه فعلی جواب مناسبی باشد که می‌گوید "آنها به مردم استان وعده‌هایی داده‌اند که باید به آن عمل کنند و از سوی دیگر، به برخی استانها طی دوران گذشته بی توجهی شده است".

اما آیا مشکلات مردم کردستان بومی یا غیربومی است؟ آیا استاندارهای قبلی چه گلی بر سر مردم کرده‌اند که این یکی نمی‌زند. مشکلاتی که این جمع بدان اشاره می‌کند کدامها هستند و چرا از آنها سخنی نیست. آیا مگر تاکنون و در تمامی دوره‌ها، همین نهادها در خدمت سیاستهای جمهوری اسلامی نبوده‌اند، اعتراضات مردم را وحشیانه سرکوب نکرده‌اند، اعتیاد را به شکل بیسابقه‌ای گسترش نداده‌اند، کردستان را هم چنان عقب نگاه نداشته‌اند؟ افراد استعفادهنده چنانچه می‌خواهند به مسایل مردم کردستان بطور واقعی بپردازند باید از این فراتر رفته و تمامی واقعیات را بیان کنند. در غیر اینصورت مردم کردستان حق دارند بگویند که این مسایل بیشتر به جابجائی قدرت میان خود آنان برمی‌گردد تا به منافع مردم.

گرچه تمامی این سئوالات طرح است و باید هرچه وسیعتر مطرح گردند اما این نکته را نیز نباید نادیده بگیریم که اقدام این جمع به طرح مسئله‌ای به نام مسئله ملی در ایران و در این لحظه کنونی، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم کمک نموده است. در جمهوری اسلامی همه چیز با اسلام تخطئه می‌شود، نه ملی، نه قومی، نه... همه مسلمان هستیم. این جواب آخر این نظام است. اما همانطور که می‌بینیم دیگر این جوابها کافی نیستند. رشد اعتراضات توده‌ای از یکطرف اعضای مجلس اسلامی را به تکاپو برای یافتن جوابی واداشته و از طرف دیگر و با توجه به پشتیبانی برخی از نمایندگان گیلان و سیستان و بلوچستان و... از استعفای این شش عضو کرد مجلس، امروزه بحث در مورد چگونگی تقسیم مسئولیتهای محلی و منطقه‌ای تحت عنوانهای مختلف درگرفته است.

واژه‌های به کار برده شده در این مباحث به مانند "قوم‌گرایی"، "بومی‌گرایی" و... دیگر نمی‌توانند منکر این واقعیت شوند که در ایران مسئله‌ای به نام مسئله ملی وجود دارد. ایران کشوری است که در آن ملیتهای مختلف از دیرباز با هم زندگی کرده و می‌کنند. زمانی می‌توان از برابری ملیتها در ایران صحبت به عمل آورد که حقوق آنان در به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خویش در نظر گرفته شود. چنانچه جمهوری اسلامی در سالهای نخست انقلاب توانست با بهره‌گیری از احساسات مذهبی جامعه و با سبعانه‌ترین شیوه‌ها در کردستان به جنایات عظیم دست زده و شهرهای کردستان را "فتح" نماید اما از یک طرف جنبش مقاومت در کردستان نه تنها رنگ نباخته بلکه بیش از پیش خواسته‌های عادلانه آن نیرو گرفته و از طرف دیگر وضعیت عمومی در ایران این واقعیت را بار دیگر نشان داد که مبارزه در راه دستیابی به جامعه‌ای آزاد و واقعاً دموکراتیک از راه شناسایی و به رسمیت شناختن حقوق کلیه ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش می‌گذرد.

مهم نیست که سران و ایدئولوگهای رژیم واژه‌های "قوم" و "بومی" را بجای تعاریف شناخته شده به کار گیرند.

بر همه نیروهای آزادیخواه و مدافع دموکراسی راستین در ایران است که اکنون که زمینه‌ای برای بحث و تأمل پیرامون مسایل ملی بوجود آمده است در این مورد فعال برخورد کرده و راهکارهای واقعی را در این عرصه‌ها و در جهت حل دموکراتیک مسایل جامعه ایران ترسیم نمایند. چرا که مبارزات ملی در نقاط مختلف ایران و بویژه جنبش نیرومند ملی - دموکراتیک در کردستان، همگام و همراه مبارزات سراسری جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی است.

آیا باید علیه تروریسم مبارزه کرد؟

از صفحه یک

مردم می‌کوشند جهان را از طریق گفتگو، مذاکره، توافق؛ همدلی و همبستگی میان خویش بسازند. تروریسم نه تنها افرادی را هدف قرار می‌دهد، بلکه همبستگی میان مردم را نیز مورد ضرب خویش می‌گیرد. بی تردید کشته و ناپدید شدن قریب هفت هزار نفر از انسانهایی که در آمریکا به زندگی و کار خویش مشغول بودند یک فاجعه تمام عیار است. اما نفرتی که از این رهگذر در میان آمریکائیان گر گرفته است، و چه بسا جنگ‌افروزی به آن دامن زند، جهان را سالها به عقب می‌کشاند. از تروریسم یازده سپتامبر نه قربانیان بی عدالتی حاکم بر جهان ما، که عاملین بی عدالتی سود خود را می‌برند.

شارون نخست وزیر اسرائیل به نحو زمختی این بهره‌برداری را به نمایش گذاشت. دیگرانی نیز هستند که پخته‌تر و ظریف‌تر عمل می‌کنند و منویات خود در آقایی بر جهان را با ساختن ببری کاغذی به نام تروریسم عملی می‌کنند و در شرایط خدشه‌دار کردن همبستگی مردم و شکاف میان ملیتها، شیپور جنگ و حتی جنگ مقدس (جنگ صلیبی) را می‌نوازند.

جهان ما، بر مناسباتی ناعادلانه استوار است. قدرت عظیم اقتصادی و سیاسی - نظامی آمریکا، با مناسبات نابرابر اقتصادی، به تقسیم فقر برای یک طرف و ثروت در سوی دیگر دست می‌زند. ساختهای اقتصادی برخی کشورها را منحرف، یا به بحران می‌کشد. این ابرقدرت، با دخالت سیاسی خود و در جهت منافعش، با حمایت از عناصر مرتجع وابسته به خود، مانع حق تعیین سرنوشت مردم در برخی کشورها شده و سیستمهای استبدادی و فاسد را علیه مردم، مورد حمایت قرار می‌دهد. این دولت، در جهت منافع خود از برخی مناقشات بین‌المللی که تجسم آشکار بی عدالتی و ستم ملی است، جانبداری و از حل و فصل مسالمت‌آمیز آنها جلوگیری می‌کند. این ابرقدرت، متفرعانه بسیاری از توافقات بین‌المللی را که از طریق مجامع بین‌المللی ارائه می‌شوند و در جهت بهبود هرچند جزئی نظام جهانی هستند، نظیر مصوبات مربوط به دادگاه بین‌المللی، کنفرانسهای محیط زیست و معاهدات منع گسترش هسته‌ای نمی‌پذیرد و ... اکثریت عظیمی از مردم جهان، در زندگی روزمره خود، نقش آمریکا را در فقر و فلاکت اقتصادی‌شان، محرومیت از حق تعیین سرنوشت خویش و سرکوب آزادیهایشان، ظلم و ستم ملی، جنگ و ویرانی و تهدید به نیستی و نابودی لمس می‌کنند و سیاستهای این دولت را در یک کلمه، نفرت‌انگیز مشاهده می‌کنند. هر مبارزه‌ای که علیه این بی عدالتیها

باشد بدون تردید مورد استقبال قرار می‌گیرد. ولی روشن است که واکنش تروریستی و حمله نظامی به مردمی که به کار و زندگی خود مشغولند، علیرغم ظاهر تند و آتشینش، حتی اگر آغشته به ارتجاع مذهبی امثال بن‌لادن نیز نباشد، همانطوری که اشاره شد، نه علیه بی عدالتیها، که وسیله‌ای برای بقای بی عدالتی می‌گردد. نه بی عدالتی حاکم بر سیاست جهانی و نه جهانی شدن، هیچکدام مجوزی برای تروریسم یا توجیه تروریسم نیست.

سیاست نفرت‌انگیز ایالات متحده بی تردید یکی از عوامل زمینه ساز تروریسم می‌باشد. این دولت، هم اکنون در تدارک سرکوب شبکه‌های تروریستی است. جنگ جدیدی در شرف تکوین است و چه بسا تا انتشار این نوشته، آتش آن برافروخته شده باشد. مسبب نفرت، به مجازات عناصری از میان قربانیان سیاست خود مصمم گشته است. آنچه مسلم است جنگ علیه تروریسم، همانطوری که عملیات گذشته آمریکا محرز ساخته است، بیش از همه قربانیان خود را از میان مردمی می‌گیرد که حتی اگر کاری هم به سیاست داشته باشند، با تروریسم بیگانه‌اند. اما فراتر از آن، جنگ علیه تروریسم به رهبری ایالات متحده آمریکا، حاصلی جز ریشه‌دارتر کردن تروریسم نخواهد داشت. به این دلیل بدیهی که جنگ و ویرانی خانه و کاشانه مردم ستمدیده و محروم این یا آن نقطه جهان سیاست آمریکا را تنها نفرت‌انگیزتر خواهد ساخت. با این وجود، آیا باید علیه تروریسم مبارزه کرد؟ آری، باید بدون درنگ به این مبارزه مبادرت ورزید. تروریسم مثل یک بمب ساعتی است که شمارش معکوس برای انفجار آن آغاز شده است. خنثی کردن این "بمب" وظیفه‌ای عاجل و درنگ‌ناپذیر است. این خواست طبیعی هر انسانی است که به حق احساس خطر می‌کند. خنثی کردن عاجل تروریسم نمی‌تواند و نباید مانع از آن گردد که به "تولیدکنندگان" این بمب نیز پرداخت. مبارزه علیه تروریسم، مبارزه‌ای برای دفاع از جان انسانها و برای مقابله با ایجاد شکاف میان مردم و در جهت همبستگی آنها در راستای مبارزه‌ای اجتماعی و سیاسی علیه بی عدالتی است.

تروریسم را باید از طریق دادگاه بین‌المللی مورد تعقیب قرار داد. بدیهی است این دادگاه هنوز رسمیت نیافته و از جمله کشورهایی که در مقابل شکل‌گیری آن سنگ‌اندازی می‌کنند دولت ایالات متحده آمریکا است. ولی این مانع نمی‌شود که این مطالبه مطرح گردد. اگر بر این توافق باشد که باید این "بمب ساعتی" خنثی شود و اگر این امر بدیهی را نیز بپذیریم که باید راه حل عملی (و اگر بتوانیم بگوییم) ال‌ترناتیوی واقع‌بینانه باید ارائه شود، دادگاه بین‌المللی راه حلی در این جهت است. آمریکا جنگ خود را جنگی طولانی اعلام کرده است. اما این جنگ طولانی

بیراهه‌ای است که اگر اهداف دیگری را در خود پنهان نکرده باشد، راه به خنثی کردن شبکه‌های تروریستی نمی‌برد. در مقابل این بیراهه، طرح دادگاه بین‌المللی علیه تروریسم گرچه به سرعت تحقق نیابد، لیکن ال‌ترناتیوی واقع‌بینانه‌ای است که چشم‌انداز جهانی کمتر ناعادلانه را نیز مد نظر دارد.

کاهش بی عدالتی در مناسبات بین‌المللی و در رأس آن خارج شدن آمریکا از سودای آقایی بر جهان و گردن نهادن آن بر گفتگو و مذاکره و توافق با سایر اعضای سازمانهای بین‌المللی، به عنوان عرصه دیگری از مبارزه علیه زمینه‌های شکل‌گیری تروریسم باید مطرح شود. ایالات متحده آمریکا باید از سرتافتن از توافقات بین‌المللی در زمینه دادگاه بین‌المللی، توافقات مربوط به حفظ محیط زیست، توافقات بین‌المللی مربوط به منع گسترش سلاحهای هسته‌ای و ... خودداری نماید.

حل و فصل مناقشات منطقه‌ای بویژه مسئله فلسطین در چارچوب مصوبات سازمان ملل که آمریکا تاکنون با حمایت‌های خود از دولت اسرائیل، مانع آن شده است، باید توسط ایالات متحده پذیرفته شود. یکی از عناصر زمینه‌ساز تروریسم برخورد آمریکا با این مسئله طی دهه‌های گذشته بوده است.

دخالت‌های سیاسی و نظامی آمریکا در دورافتاده‌ترین مناطق جهان برای اعمال سیاستهای خود بر مردم این یا آن کشور یا منطقه باید قطع گردد. نیروهای نظامی آمریکا باید به سربازخانه‌های خود برگردند. دخالت در حق تعیین سرنوشت مردم از طریق کودتا یا تحمیل کارگزاران خود به این یا آن ملت باید پایان یابد.

برخلاف آنچه برخی مفسرین ایالات متحده مطرح می‌کنند، تروریسم تنها تهاجم به "تمدن"، "آزادی" و "جهان آزاد" نبوده، بیش از آن زمینه در سیاست دولت آمریکا، منفعت‌جویی و پیامدهای آن داشته است. بنابراین راه مقابله با این زمینه، تغییر و تحول در سیاستهای این ابرقدرت است که به خطوی از آن اشاره شد. اما نباید ناگفته گذاشت که تروریسم ساخت ایدئولوژیک خویش را نیز دارد که از جمله بر پایه "حق و باطل"، در وجه اسلامی آن، استوار است. این ساخت ایدئولوژیک که از عناصر متعدد به هم بافته‌ای تشکیل می‌شود و احساس نفرت را صورت‌بندی ایدئولوژیک می‌دهد، تنها در نظامهای استبدادی می‌تواند تولید و بازتولید گردد. دموکراتیزاسیون نظامهای سیاسی موجود، بویژه در منطقه کشورهای اسلامی، که بدون اصلاحات عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غیرممکن است، یکی از ضروریات مبارزه علیه ایدئولوژی مورد استفاده شبکه‌های تروریستی است. در یک کلام، مبارزه علیه تروریسم نه از طریق جنگ، بلکه از راه دموکراتیزاسیون مناسبات بین‌المللی و نظامهای سیاسی پیش می‌رود.

اعلام مبارزه با تروریسم از سوی حکومت اسلامی ایران عوام فریبی است

احمد آزاد

و سابقه بیست ساله آن، فرصت طلبی و عوام فریبی است.

ترور ریشه در جان اسلام دارد و بخشی از تفکر مذهبی و وسیله مهمی برای بقای این تفکر است. از همان سالهای اولیه شکل گیری حکومت اسلام در زمان پیامبر، قتل مخالفان محمد و اسلام به دستور وی و بر اساس آیه های قرآنی صورت می گرفته است. قرنها است که حذف فیزیکی مخالفان، از سوی دستگاه مذهبی اسلام، دنبال می شود. کافر و مرتد مستحق مرگ هستند و منافق بدتر از کافر است. چوب تکفیر در دستان ملاحا همچون شمشیر داموکلس بر بالای سر هر صدای دگراندیشی در حیطه اسلام قرار دارد. پوست حلاج را می کنند و در آن گاه می کنند. احمد کسروی را در صحن دادگاه ترور می کنند، محمد جعفر پوینده و محمد مختاری را می ربایند و جسدشان را در بیابانها رها می کنند، ...

حکومت اسلامی ایران توسط خمینی پایه ریزی شده است. خمینی از اولین سالهای فعالیت خود بر اساس سنت، ترور را به بخشی از ابزار کار خود تبدیل کرده و پایه گذار فدائیان اسلام بود. این خمینی است که در تابستان ۶۷ فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را صادر می کند. و باز این خمینی است که در تکفیر نویسنده کتاب "آیه های شیطانی"، فرمان قتل وی را می دهد.

امروز جانشینان خمینی از خامنه ای گرفته تا خاتمی بارها تکرار کرده اند که به خمینی اقتداء کرده و حکومت اسلامی ساخته و پرداخته وی را ادامه می دهند. چگونه می توان به حرف های دنباله روان خمینی در مبارزه با تروریسم باور داشت. ساده است تروریسم را در جملاتی کلی و بویژه وقتی مربوط به دیگران است محکوم کرد و برای علاج آن نسخه پیچید، اما آنجا که باید ریشه های این تروریسم طرح شود، سکوت اختیار کرد و چنین وانمود کرد که به ما مربوط نیست.

ریشه های تروریسم در جهل و نادانی و فقر و بی عدالتی است و مبارزه با آن، جدای از مبارزه با این عوامل نخواهد بود. تروریسم مذهبی بسیار خطرناک است بویژه زمانی که با حکومت همراه می شود. جمهوری اسلامی مبلغ جهل و خرافه پرستی است و ظرف بیست و سه سال گذشته جز فقر و بی عدالتی بیشتر، چیزی نصیب مردم ایران نکرده است. این حکومت نمی تواند با تروریسم مبارزه کند و آنچه که می گوید جز عوام فریبی چیزی بیش نیست.

۸ مهر ۱۳۸۰ - ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱

یک دادگاه کشور ثالث به تروریسم متهم و محکوم شده است. پرونده میکونوس هنوز باز است و بخشی از متهمان این پرونده از مقامات بالای حکومتی هستند.

اما اکنون، بدنبال این عملیت تروریستی در خاک آمریکا، حکومت اسلامی به جلوی صحنه آمده و اندر باب مبارزه با تروریسم به جهانیان اندرز و رهنمود می دهد.

در روزهای اول و در شرائطی که خطر حمله نیروهای نظامی آمریکا به ایران وجود داشت، جناح خامنه ای و اسلام پناهان دو آتشه، قدر عافیت دانسته و خاموش شدند و میدان را برای حریف سیاسی خود خاتمی و اصلاح طلبان خالی گذاشتند تا سکوی قهرمانی مبارزه با تروریسم را از آن خود کنند. خاتمی و اصلاح طلبان از عافیت طلبی جناح مقابل بهره برده و یک تاز میدان سخنرانی اندر باب مبارزه با تروریسم شده اند. خاتمی که پس از انتخابات به ندرت سخنرانی می کرد و در مقابل تهاجم جناح مقابل به گوشه عزلت خزیده بود، ناگهان جانی تازه یافته و به میدان آمده است. و روزی نیست که پشت میکروفون و بلندگوئی ظاهر نشود. دیگر اصلاح طلبان نیز به فراخور حال خود با وی همراهی می کنند.

در طول بیش از دو دهه حکومت اسلام بر ایران، سردمداران حکومت اسلام چنان ثروت اندوخته اند که حاضر نیستند به خاطر چند فقره شعار ناقابل ضد امریکائی و بخصوص شعار "مرگ بر امریکا" در نماز جمعه ها، "بیزنس" پر منفعت خود را به خطر اندازند و با پر قدرت ترین نیروی نظامی جهان خود را درگیر کنند.

خامنه ای بدنبال سکوت اولیه در مقابل مسئله تروریسم و محکوم کردن کمرنگ و با اما و اگر، مجددا برای حفظ رهبری جبهه ضد امپریالیستی جهان اسلام، رهبری امریکا در مبارزه جهانی با تروریسم را رد کرد. اما رفسنجانی بلافاصله وارد میدان شد و اعلام کرد که در صورت رهبری سازمان ملل در مبارزه جهانی با تروریسم، ایران آماده همکاری است. در مقابل جناح خاتمی از این موقعیت کاملا بهره برداری کرده و در پی بدست آوردن برخی از مواضع از دست رفته گذشته، بویژه در زمینه سیاست خارجی، هستند که در این اواخر به شدت زیر فشار خامنه ای، مجددا گردش جدی به سمت شعارهای ضد امریکائی کرده بود. اگر سکوت و موضع گیری بسیار کمرنگ ضد امریکائی خامنه ای - رفسنجانی ناشی از عافیت طلبی است، برای خاتمی و اصلاح طلبان تنها محکوم کردن تروریسم دیگران و خاموشی در باره تروریسم حکومتی اسلام

در حالی که بزرگترین و خونین ترین عملیات تروریستی چنددهه اخیر بی صاحب مانده و هیچکس حاضر به پذیرش مسئولیت آن نیست، جهان در تب و تاب مبارزه با تروریسم بسر می برد و هر کس سعی می کند تا از این آب گل لود ماهی بگیرد. در حال حاضر همه پرچمدار مبارزه با تروریسم شده اند. ظاهرا فعلا تنها تروریست موجود "اسامه بن لادن" است و پس. این خوشبختی بزرگی است که در آغاز قرن بیست و یکم تنها یک تروریست در جهان وجود دارد که آن هم بزودی، با توجه به شدت و غلظت سخنان رهبران و سیاستمداران جهان در مبارزه با تروریسم، نابود شده و قرن بیست و یکم به قرنی بدون تروریسم تبدیل خواهد شد !!!

باید گفت اگر این قرن متاسفانه بدون خونریزی و ترور شروع نشد، ولی حداقل با یک شوخی بزرگ از دیگر قرن ها متمایز است. تروریست ها در مبارزه با تروریسم گوی سبقت را از یکدیگر می ربایند. از امریکا و نقش وی در گسترش تروریسم در جهان و از اروپائیان که دست کمی از برادر بزرگتر خود ندارند صحبتی نمی کنیم، که این روزها بسیار گفته شده است. از اریل شارون جلاص صبرا و شتیلا و حکومت اسرائیل نیز می گذریم. از رهبران دیکتاتور کشورهای خاورمیانه هم سخنی به میان نمی آوریم، در این مجموعه در هم، جالب تر از همه حکومت جمهوری اسلامی است.

حکومت جمهوری اسلامی از زمان شکل گیری خود تا کنون، که بیش از بیست و سه سال از آن می گذرد، کارنامه درخشانی در عملیات تروریستی در داخل و خارج از کشور دارد. دادگاه های چند دقیقه ای و کشتار های سال های اول انقلاب، کشتار هزاران زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷، اعزام گروه های ترور برای کشتن مخالفان رژیم در خارج از کشور همچون دکتر عبدالرحمان قاسملو، دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران، دکتر شرفکندی و دو تن از همراهان وی در رستوران میکونوس در آلمان، دکتر بختیار آخرین نخست وزیر شاه در پاریس و بسیاری دیگر از مخالفین رژیم که بنا به آمار به بیش از هشتاد تن می رسند، قتل روشنفکران و نویسندگان و فعالین سیاسی در داخل کشور توسط باندهای سیاه تحت کنترل وزارت اطلاعات و از جمله قتل های زنجیره ای و بسیاری اقدامات تروریستی دیگر، نشانه هائی هستند که از حافظه ملت ایران پاک نخواهند شد. شاید به توان گفت که ایران تنها کشوری است که رهبران حکومتی اش در

صحبت از جنگ تمدنها معنی ندارد

فرد هالیدی



کردنهای نابخردانه توسط افراد، مشروعیت می‌بخشند. چنان که در عصر حاضر نیز، تروریسم از جانب کاتولیک‌های ایرلندی، آدمکشان هندو مذهب، گروه‌های مسلح سهیونیست، متعصبین بودایی، و مبارزان اسلامگرا، و دیگران، به کار گرفته شده است. هم از اینروست که طرح "گفتگو" بین مذاهب و میان تمدنها که، در سالهای اخیر، با حسن نیت مطرح شده و مورد حمایت بسیاری در غرب و در جهان اسلام هم قرار گرفته است، ناکافی است. طبعاً، همزیستی بهتر از جنگ است، ولی به مجرد پذیرفتن فرق اساسی و مشروعیت این فرهنگها و، نتیجتاً، پذیرش ضمنی مفسران و تعبیرگران آنها، که معمولاً از پیرمردان ریش بلند تشکیل می‌شود، در یک تار عنکبوتی گرفتار می‌شوید.

چارچوب مناسب برای برخورد به این مسایل، و مسایل مربوط به مناقشات دولتها و اختلافات درون آنها، اساساً فرهنگی نیست بلکه چارچوبی جهانشمول، مبتنی بر قوانین بین‌المللی و اصول سازمان ملل است. در این چارچوب، تمایزی بین "غربی‌ها" و مردمان دیگر وجود ندارد و از آن نوع زبان و بیان انحصاری و اختصاصی نیز، که اخیراً هم تعداد بیشتری از سیاستمداران و روحانیون به آن توسل می‌جویند، پرهیز می‌کند...

نارسایی قرینه‌های تاریخی و سیاسی، در برخورد با رویدادهای اخیر، توجه گروهی از نویسندگان و تحلیلگران را به تعابیر کتابهای مذهبی، و یا به سمت ادبیات، جلب می‌کند... در پرتو بازتاب جهانی این رویدادها، و در نقطه مقابل حرفهای بی معنی راجع به جنگ فرهنگها که از شرق یا غرب به گوش می‌رسد، شاید مناسب‌ترین سخن از آن "جان دان" باشد که نوشت: "هیچ انسانی جزیره نیست".

مسایل برخاسته از بعد از ۱۱ سپتامبر، همه افراد روی زمین را در برابر خود قرار می‌دهد.

فرد هالیدی، استاد روابط بین‌المللی "مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن" است که پژوهشها و آثار او پیرامون جنگ سرد، اوضاع جهانی و منطقه خاورمیانه، از اهمیت و شهرت بسزایی برخوردار است. علاوه بر کتاب "دیکتاتوری و توسعه" او - که در اوان انقلاب به فارسی برگردانده و منتشر شد - مقالات بسیاری از وی نیز تاکنون به فارسی ترجمه شده است. این مقاله در نشریه "گاردین هفتگی" مورخ ۳ اکتبر ۲۰۰۱، درج گردیده که ترجمه بخشهایی از آن در اینجا آورده شده است.

عمده خویشت، یعنی در دست گرفتن کنترل کشورهای خود، می‌یابند.

اماج اصلی ۱۱ سپتامبر، قدرت آمریکا، و یا آنچه با نوعی اهمالکاری به عنوان جهان "متمدن" یا "دموکراتیک" تعریف می‌شود، نبود بلکه خود دولتهای خاورمیانه بود. "بن لادن"، با ایده‌آلهای ارتجاعی اجتماعی و سیاسی‌اش، و خصومت شدیدش با زنان و مسلمانان شیعه، قبل از هر چیز، تهدیدی علیه آنهاست.

دومین مسئله کلی، که در پرتو این رویدادها برجسته می‌شود، مسئله خشونت، و پدیده مرتبط با آن، "تروریسم" است. در این زمینه، به نظر می‌رسد که دو گونه بحث و گفتار، که هر دو هم خطرناکند، بیش از همه جاریست. از یکسو، طراحان و عاملان این اقدام، و سایر اقدامات خشونتبار ضربتی علیه مردمان غیرنظامی، بر این اعتقادند که برای تحقق یک هدف سیاسی، خشونت افراطی قابل توجیه است. از سوی دیگر، دولتهای بسیاری در جهان، در خاورمیانه و مناطق دیگر، و از جمله روسها در چچنی، بر این باورند که توسل به خشونت زیادی، در دفاع از دولتشان، توجیه‌پذیر است.

اینها مسایلی نیستند که براساس تعاریف دلخواهی با آنها برخورد شود. وقتی که جرح بوش رویداد ۱۱ سپتامبر را محکوم می‌کند، طبعاً بحث گروههای دیگری نیز که او و اسلاف وی از آنها حمایت کرده‌اند (مجاهدین افغانی، "کنترا"های نیکاراگوئه، و اخیراً شورشیان جنوب سودان) به میان می‌آید زیرا که اینها را هم، بسیاری، تروریست می‌دانند. قابل توجه است که چپ نیز، به نوبه خود، طی مدتی طولانی نسبت به این مسئله بی توجه بوده است.

همه فرهنگها و همه دولتها، قطعاً اصل مقاومت عادلانه در برابر فشار و سرکوب را قبول دارند. همه آنها، همچنین، دفاع از خود دولتها را، چنان که در منشور سازمان ملل نیز آمده است، مجاز می‌دانند. به علاوه، نباید فراموش کرد که کاربرد واژه "تروریسم"، نه به عنوان شاخص تاکتیکیهای شورشگران، بلکه به مثابه یکی از ابزارهای سیاست دولتی، در انقلابهای فرانسه و روسیه، آغاز شد. اما، در هر صورت، یک رشته اصول کلی نهفته در مباحث تاریخی و یا در قوانین بین‌المللی، و از آن جمله در کنوانسیونهای ژنو، وجود دارند که مشخص می‌کنند دولتها و یا مخالفان آنها، چه خشونت را می‌توانند، بطور مشروع، به کار گیرند.

لکن صحبت از جنگ تمدنها و از ناسازگاری میان ارزشهای غربی و اسلامی، در تناقض آشکار با بحثی مفید پیرامون مسئله توسل به خشونت، قرار می‌گیرد. این صحبتها صرفاً زائیده خصومت غرب با اسلام و یا برچسبی تحمیل شده بر مسلمانان نیست، چرا که برخی کسان در خود جهان اسلام و در میان جامعه مسلمانان اروپای غربی نیز هستند که به این عوامفریبی متوسل می‌شوند و در برخورد به رویدادهای ۱۱ سپتامبر هم، بلافاصله چنین حرفهایی را بر زبان آوردند. با به میان کشیدن جنگ فرهنگها و یا جستجو در کتب مقدس برای یافتن نقل قولهایی در تأیید یا رد خشونت و مقاومت، بحث در این باره به جایی نخواهد رسید. اگر قرار بر کند و

کاو باشد، در همه ادیان می‌توان متون، سنتها و سوابقی را یافت که به خشونت، ترور و قربانی

نخستین واکنش در برخورد با رویدادهای روز ۱۱ سپتامبر، یادآوری قرینه‌های تاریخی عمده است: "سارایوو" در ۱۹۱۴، "بارباروسا" و "پرل هاربور" در ۱۹۴۱، کوبا در ۱۹۶۲. اما هیچکدام از این قرینه‌ها با ویژگی حادثه اخیر همخوانی ندارند، رویدادی که در میان تمامی موارد "تبلیغات از طریق اقدام عملی" که تاکنون انجام گرفته، بیش از همه جالب توجه و همچنین تخریبی از نمادها در برابر آسمان صاف آبی بود، رویدادی که، به ضربتی، موجی از اندوه، ترس و بی اطمینانی را جاری می‌سازد.

دولتهای جهان، چنان که باید، از جنگی علیه یک دشمن سخن می‌گویند، ولی این دشمنی است که اقدام علیه آن، پایانی قابل پیش‌بینی ندارد. برای بقیه ماهها، که در شهرها و یا کشورهای زندگی می‌کنیم که تا به حال شاهد چنین خشونت‌هایی نبوده‌اند، دست کم برای مدت زمانی، آن احساس امنیت همراه با زندگی مدرن، تا اندازه زیادی، زایل شده است.

در هر حال، این جنگ، جنگی به معنای بسیج گسترده با اهداف استراتژیک و یا قابل محاسبه روشن نیست. همچنین، این جنگ، اولین جنگ قرن بیست و یکم هم نیست: همان طور که ساکنان "گروزی"، "یوبا"، "تتوو"، "جافنا" و "کابل" هم، گذشته از "بیت المقدس" و "مدهلین"، می‌توانند بر آن گواهی دهند.

کسانی که در برخورد با این رویداد، بر آدمکشی در آمریکا چشم‌پوشی نمی‌کنند ولی می‌خواهند این سؤال را مطرح نمایند که چرا سایر مناقشات، مورد غفلت سیاسی و اخلاقی واقع شده‌اند، حق دارند چنین کاری نکنند. بیشترین قربانیان این مناقشات، چه بسا افرادی هستند که در اینگونه درگیرها گیر افتاده‌اند. در هر صورت، یازده سپتامبر حادثه‌ای بود احتمالاً منحصر به فرد از نظر شکل و پیامدهایش، که سئوالات گسترده بسیاری را در برابر همه ما، طی سالهای آتی، می‌گذارد.

نخستین سؤال به علت یا عامل حادثه برمی گردد: چرا این گروه از افراد، که اکثر آنها هم از شبه جزیره عربستان بوده‌اند، این اقدام را طرح‌ریزی کردند. عوامل عمده آن را باید در شکل‌گیری بحرانی جدید و فراگیر در غرب آسیا جستجو کرد. در تعدادی از کشورهای این منطقه، دولت مرکزی بسیار تضعیف شده و یا کاملاً فروریخته است، چنان که مثلاً در لبنان، در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، و یا در افغانستان و یمن در دوره اخیر. در این دسته از کشورها، که مناطق مهمی از آنها عملاً از کنترل دولت خارج، و یا خود دولت در پی حفظ و حمایت از گروههای مسلح خودش، مانند "القاعده" است، نوعی فرهنگ خشونت و عوامفریبی مذهبی، زمینه رشد و نمو یافته است. این مسئله، از طریق پیوند و اتصال بیش از پیش مناقشات افغانستان، عراق و فلسطین، که به لحاظ تاریخی از یکدیگر متمایز بوده‌اند، در سالهای اخیر، پیچیده‌تر شده است. مبارزان درگیر در این مناقشه‌ها، اعم از ناسیونالیست غیرمذهبی (صدام حسین) و اسلامگرا (اسامه بن لادن)، هدف مقاومت در برابر غرب و متحدان منطقه‌ای آن را، مشترک و یکی می‌بینند. مهمتر از این، آنان پیوند و اتصال این مناقشات را فرصت مساعدی برای بسیج نیروی بیشتر در راستای هدف

احمد آزاد

اهداف هژمونی طلبی امریکا در پس پرده مبارزه با تروریسم

جای تاسف بسیار دارد که در آغاز هزاره سوم میلادی باید هزاران امریکائی در یک عملیات تروریستی کشته شوند تا رئیس جمهور امریکا بپذیرد، که در گوشه‌ای دیگر از این جهان حکومتی ارتجاعی زندگی را بر مردمان خود سیاه کرده و مشوق تروریسم است.

“ جورج دبلیو بوش ” رئیس جمهور امریکا عصر پنجشنبه در مقابل کنگره امریکا طی سخنانی می گوید که، مردم افغانستان با گرسنگی مواجه هستند، که تحت سیطره حکومت ارتجاعی طالبان، بسیاری از مردم ناگزیر به ترک خانه و کاشانه خود شده اند، که زنان حتی اجازه ندارند به مدرسه بروند و داشتن یک تلویزیون جرم محسوب می شود. آنچه رئیس جمهور امریکا به نمایندگان کنگره گفت تازگی ندارد. سالهاست که مخالفین حکومت طالبان و نیروهای آزادی خواه و مدافع حقوق بشر در جهان، از چهره مخوف و ارتجاعی طالبان سخن می گویند. آنچه باعث شده تا اکنون به ناگهان رئیس جمهور امریکا به طرح این فجایع در افغانستان بپردازد، یقیناً نه از سر انسان دوستی و احترام به حقوق انسان ها، که ناشی از حوادث اخیر و لزوم آماده کردن ذهن مردم امریکا و جهان برای توجیه حمله نظامی به افغانستان است.

رئیس جمهور امریکا بهتر از هر کس دیگر می داند که ظرف بیست سال گذشته، امریکا چه نقشی در حوادث داخلی افغانستان و در به قدرت رسیدن طالبان داشته است. از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی سابق و تشکیل کشور های مستقل آسیای میانه، ژئوپولیتیک منطقه را تغییر داد. بویژه وجود ذخائر سرشار نفت و گاز در جمهوری های تازه تاسیس ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان و لزوم یافتن راهی امن برای انتقال آن به بازارهای جهان، به مسئله جدی سرمایه داری جهانی تبدیل شد. انتقال نفت و گاز این کشور ها از سه راه، روسیه، ایران و افغانستان - پاکستان ممکن است. کمپانیهای نفتی غربی راه افغانستان - پاکستان را بر دو راه دیگر ترجیح می دادند.

بر کسی پوشیده نیست که طالبان بدون کمکهای مالی عربستان سعودی و پشتیبانی لجستیکی و نظامی پاکستان و با موافقت رهبران امریکا و تحت رهبری سازمان ” سیا

“، قادر نبودند از محدوده مرز های پاکستان و افغانستان پیشتر روند. در جنگ داخلی بین طالبان و دیگر گروه های مجاهدین افغانی، میلیونها انسان آواره شده و صدها هزار افغانی کشته شدند. طالبان با به دست گرفتن قدرت، قوانین سنت را برپا کرده و در کمال شقاوت و بی رحمی و با کشتن و مثله کردن هزاران نفر حکومت ناب محمدی را در افغانستان برقرار کردند.

دولت امریکا به خوبی از تفکرات و روش های حکومتی قرون وسطائی طالبان با خبر بود. ولی این مانع از این نشد که از طالبان برای رسیدن به قدرت حمایت نکند. آقای بوش به کنگره امریکا گزارش نداد که طالبان چگونه با کمک امریکا و متحدان وی در منطقه به قدرت رسیدند. سال ها قبل منافع سیاسی و مالی امریکا حکم می کرد که دولتمردان امریکا بر اقدامات ارتجاعی این حکومت چشم فروبندند. ولی اکنون که محدوده اقدامات تروریستی و خشونت بار این حکومت از افغانستان خارج و به درون خاک امریکا کشیده شده است، لازم است تا ناگهان احساسات انسان دوستی رهبران امریکا به جوش آید و برای نجات جهان و از بین بردن تروریست ها، حمله نظامی به افغانستان را تدارک کنند.

جهان قبلاً این گونه اقدامات بشردوستانه امریکا را تجربه کرده است. سال های متمادی امریکا و متحدین اروپائی وی در مقابل دلارهای نفتی عراق، وسائل و تجهیزات نظامی به این حکومت فروختند و در جریان جنگ ایران و عراق نیز از وی کاملاً پشتیبانی کردند. در این سال ها هیچ کس اشاره ای به روش های حکومتی فاشیستی صدام در عراق و رنج و درد مردم این کشور نکرد. اما زمانی که صدام متوهم از این پشتیبانی به کویت حمله کرد، به ناگهان جهان متوجه چهره خون آشام و دیکتاتور منش حاکم بغداد شد و سربازان امریکائی برای نجات بشریت از این غول بی شاخ و دم به صحرای عربستان شتافتند و کویت را آزاد کردند. و برای تنبیه صدام، وی را بر سر قدرت نگهداشته و مردم عراق را محاصره اقتصادی کردند. و اکنون بیش از ده سال است که نیروی نظامی امریکا برای کنترل محاصره اقتصادی عراق در منطقه باقی مانده است.

امروز نیز در پس فریادهای آقای رئیس جمهور امریکا ” یا با من هستید، یا با تروریستها“ سیاستهای امپریالیستی امریکا نهفته است. واقعه نیویورک و واشنگتن به هژمونی طلبهای امریکا فرصت مغتنمی داده است تا با تکیه بر افکار عمومی مردم این کشور و جهان غرب، جناحهای معتدل حکومت را کنار زده و سیاستهای خود را

پیش برند. هدف این سیاست قبل از هر چیز یافتن جای پای ثابت در آسیای میانه است. به لحاظ استراتژیک این منطقه اهمیت بسیاری دارد. چه از نظر ذخائر نفت و گاز و مواد دیگر کانی و چه از نظر موقعیت سوق الجیشی آن در غرب آسیا. از زمان سقوط حکومت شاه در ایران تا کنون چنین موقعیت مناسبی برای تثبیت یک جای پای ثابت در این منطقه برای امریکا پیش نیامده بود.

حمله نظامی امریکا به افغانستان اما می تواند با وقایع غیر پیش بینی روبرو شود. حمله نظامی کلاسیک و تداوم حضور ارتش امریکا در افغانستان، به تقویت روحیه ضد امریکائی، تمایلات شدید مذهبی و گسترش خشونت و تروریسم در منطقه خواهد انجامید. حکومت اسلامی ایران و نیروهای مذهبی منطقه نمی توانند در بلند مدت نسبت به اشغال خاک یک کشور مسلمان توسط ارتش امریکا، بی تفاوت باقی بمانند و همین امر خطر گسترش جنگ را با خود همراه خواهد داشت.

اگر چه در مقابل عملیات تروریستی در امریکا، حکومت ایران ابراز تاسف کرده و جناح های حکومت عمدتاً دست خاتمی را در گفتگو در این مورد باز گذاشته اند. اما باید دقت داشت که جناح خامنه ای و فوق مرتجعین حکومت ایران، که نوعاً به حکومت طالبان غیبه می خورد، نمی توانند در بلند مدت این سیاست سکوت و همراهی ضمنی با امریکا را دنبال کنند. این سیاست قبل از هر چیز در مقابل شعار های ضد امپریالیستی آتشین آنها قرار داشته و موقعیت رهبری جنبش اسلامی ضد امریکائی را از آنها خواهد گرفت. جنگ در افغانستان و بویژه طولانی شدن آن ناگزیراً این جناح را وادار به موضعگیری خصمانه نسبت به امریکا کرده و خطر ورود ایران به درگیری افغانستان را به دنبال خواهد داشت.

اگر چه در حال حاضر امریکا از طریق نخست وزیر انگلستان ” تونی بلر“ می کوشد تا با مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی حداقل بی طرفی ایران را در این مداخله نظامی بدست آورد، ولی این روشن است که اولاً خاتمی تعیین کننده سیاست در ایران نیست و دوماً جناح خامنه ای نمی تواند موقعیت خود در رهبری جهان اسلام را برای مدت طولانی به خطر اندازد.

جنگ در افغانستان اقدام سیاسی است که آینده آن روشن نیست. در هر حال نتیجه این جنگ احتمالی هر چه باشد، مردم افغانستان در وهله اول و مردم دیگر کشورهای منطقه خواهند بود که هزینه این ماجراجویی را باید بپردازند.

۱ مهرماه ۱۳۸۰ - ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱

تولید خالص سرویسهای آمریکائی

"متمم اصلی سوءقصد های آمریکا، قبل از اینکه در مقابل شیطان بزرگ قد علم کند توسط سازمان سیا ساخته شد".

(ریشارد لایویرا)^۱

ماریان ۲ (Marianne): سیاست ایالات متحده طی این چندین دهه، در مقابل اسلامگرایان، با ابهام کامل روبروست، آیا آمریکائیان کسانی را مورد حمایت قرار دادند که هدف نهائی درهم شکستن آنها بود؟

ریشارد لایویرا: کمترین ابهامی وجود ندارد. این سیاست از ۱۳ فوریه ۱۹۴۵ یعنی هفت روز پس از قرارداد یالتا هیچ تغییری نکرده است.

در آن زمان سلطان ابن سعود وارث یکی از قبایل سعودی که هیچگونه مشروعیتی جهت ادارهٔ اماکن مقدسهٔ اسلام را نداشت و از سال ۱۹۳۲ حاکمیت شکننده‌ای داشت، با روزولت که طرف پیروز جنگ جهانی دوم بود بر روی کشتی (Queen - Sea) در کانال سوئز ملاقات و از وی تقاضای حمایت کرد. این پشتیبانی به قیمت واگذاری انحصار بهره‌برداری از یکی از بزرگترین ذخایر نفت دنیا به آمریکا، صورت گرفت.

پنتاگون سریعاً دست به کار شد و تمامی طرفهای ذینفع در این وصلت را گرد هم آورد. عربستان نه تنها به جهت اقتصادی منافع آمریکا را تأمین می‌کرد، بلکه نفوذ آن، جهت مقابله با رژیمهای پیشرو منطقه که به عنوان اقمار شوروی شناخته می‌شدند تعیین‌کننده بود. بنابراین سعودیها، برای موجه نشان دادن تولید خود بر مکه و مدینه، در انتظار کشورهای عرب و مسلمان، دست به کار خرج کردن پول نفت و کمک به تمامی گروههای اسلامی از اخوان المسلمین در سالهای ۱۹۶۰ گرفته تا گروههای مسلح امروزی، شدند. بدون استثناء.

م: و پنتاگون هم آن را تأیید می‌کند؟
ر. ل.: پنتاگون فعالانه در این روند حضور دارد و با ورود اسرائیل در دههٔ ۷۰ شکل ویژه‌تری به خود می‌گیرد. یک ژنرال اسرائیلی، عضو سابق "شین بت" سرویسهای امنیتی دولت اسرائیل، خود به روشنی با من در میان گذاشت که آنها به کمک آمریکا با ایجاد تسهیلات و کمک مالی، به گسترش نفوذ حماس به قصد شکستن سازمان آزادیبخش فلسطین و الفتح یاری رساندند.

در جریان جنگ افغانستان جهت به دام انداختن شوروی، آمریکائیان از جریانات اسلامی رادیکال بهره گرفتند و حتی در شرایط عقب‌نشینی ارتش سرخ از افغانستان هم آنها از این عادت قدیمی خود دست برنداشتند. بدون اینکه کمترین توجهی به عواقب بعدی آن در این کشور و یا سایر نقاط داشته باشند. برژینسکی، مشاور سابق جیمی کارتر، همین اواخر اعلام داشت که ایالات متحده، اسلامگرایان چینی (ایگورها) را دقیقاً شبیه آنچه در افغانستان گذشت، علیه چین کمونیست تقویت می‌کند! همینطور در ازبکستان و تاجیکستان و کشورهای ساحلی

دریای خزر، جایی که مخازن نفتی هزارهٔ جدید در آن قرار دارد.

م: در واقع باید گفت، بن‌لادن به این موقعیت نمی‌رسد اگر حمایت فعال آمریکا را پشت سر خود نداشت؟

ابعاد خسارت سوءقصد آمریکا به زبان چند رقم

- ۶۹۶۲ نفر مرده و ناپدید شده؛ در نیویورک، واشنگتن و پنسیلوانیا. (منبع: فرانس پرس)

- ۲۹۲ میلیارد فرانک، خسارتی که شرکت‌های بیمه متحمل گردیده‌اند. (منبع: وال استریت ژورنال)

- ۲۲۸۰۰ میلیارد فرانک در فاصلهٔ ۱۰ تا ۲۱ سپتامبر در بورس جهان بر باد رفته است. (منبع: مجلهٔ اکسپانسیون)

- ۶۳ ملیت، رقمی است که در مورد قربانیان این حادثه داده شده است. (منبع: اکسپانسیون)

ر. ل.: بن‌لادن در ابتدا تولید خالص سرویسهای آمریکاییست. وی در سال ۱۹۷۹ در استانبول به کمک آنتن سازمان سیا در ترکیه، مأمور استخدام مجاهدین و اعزام آنها به افغانستان در قالب بریگاد معروف بین‌المللی می‌گردد. ولی، در جریان عمل و زمانی که در کوهستانهای افغانستان در میان مجاهدین قرار می‌گیرد، او خودمختاری پیشه می‌کند و از فرمان قیم خود (آمریکا) سر باز می‌زند. بن‌لادن تحت نفوذ یکی از اعضای حماس فلسطین به نام شیخ عبدالله اعظم، به تئوریسین جهاد بر روی کورهٔ زمین و بویژه علیه شیطان بزرگ آمریکا تبدیل می‌شود.

م: در سال ۱۹۹۴ ملیت سعودی وی به درخواست آمریکا لغو می‌شود...

ر. ل.: به تنهایی، این اقدام اهمیت چندانی ندارد. فقط کسانی که همچنان در عربستان هستند و با وی قرابت خونی دارند همچون برادر و برادر ناتنی به ۵۸ نفر می‌رسند. و این، امکان جمع‌آوری پول و انتقال آن را بسیار آسان می‌سازد.

او با هواپیمای جت خصوصی خود همین اواخر در جلو چشم و بغل گوش سرویسهای انگلیسی به لندن سفر کرد. او در انگلستان انجمنی دایر کرده است با اعتبار و قدرت و یک شاهزادهٔ سعودی سخنگوی آن می‌باشد. سازمانی که در صدد اتحاد گروههای رقیب اسلام‌گراست و بن‌لادن مایل است متحدکنندهٔ بزرگ این گروهها جلوه‌گر شود. متحدکنندهٔ فرقه‌هایی که نمی‌توانستند بدون پشتیبانی آمریکا زائیده شوند. آمریکایی که امروز خواهان نابودی آنند.

۱- (Richard Labeviéra)، سردبیر رادیو بین‌المللی فرانسه و نویسندهٔ کتاب دلارهای ترور).
۲- یکی از هفته‌نامه‌های فرانسه، تاریخ انتشار ۲۰ سپتامبر.

وقتی مجلس...

از صفحهٔ ۵

سرمایه‌های صنعتی به سرمایه‌های تجاری و سوداگری ندارد. این واقعیتی است که صنایع نساجی ایران، بسیار قدیمی و کهنه است. سالهاست کسی در آنها سرمایه‌گذاری مجدد نکرده است، دستگاهها فرسوده شده و نیاز به بازسازی دارند. در عین حال این صنعت به مواد اولیه، بویژه نخ، وابسته است. متأسفانه صنعت تولید نخ همپایهٔ تولید پارچه رشد نکرده و صنعت نساجی ایران ناگزیر به وارد کردن نخ می‌باشد. همین وابستگی کار را مشکلتر هم می‌کند. نرخ برابری ریال با دلار بسیار بالاست و تهیهٔ مواد اولیه از خارج گران تمام می‌شود. با توجه به فرسودگی ماشین‌آلات، کارخانه‌ها با ظرفیت پائین تولید می‌کنند و نهایتاً تولیدات آنها نه از نظر مرغوبیت و از نه نظر قیمت قابل رقابت با واردات پارچه از خارج از کشور نیست.

در کوتاه مدت تأمین سرمایه، برای سرمایه‌گذاری مجدد و بازسازی ماشین‌آلات از یکسو و تأمین امکانات لازم برای گسترش صنعت ریسندگی در ایران لازم است. طبعاً هر طرحی که پیشنهاد می‌شود باید راهکارهایی را جستجو کند که از سرازیر شدن این سرمایه‌ها در بخشهای دیگر بویژه سوداگری جلوگیری کند.

طرح فعلی مجلس زمانی مفید بود که از یکسو امکان اخراج کارگران را به کارفرمایان نمی‌داد و از سوی دیگر می‌توانست سرمایه‌گذاری مجدد حاصل از فروش زمینهای مرغوب کارخانجات را تضمین کند. در چنین حالتی، این طرح کارفرمایان را تشویق می‌کرد تا کمبود سرمایه برای نوسازی و گسترش کارخانه را از طریق فروش سرمایهٔ غیرمولد، زمین کارخانه، فراهم کنند.

متأسفانه این ایده که می‌توانست امکانی برای حل بخشی از مشکلات صنایع نساجی ایران باشد، پس از تصویب مجلس، در عمل، به امکانی برای اخراج وسیع کارگران، بستن کارخانه‌ها و خارج کردن سرمایه‌های موجود در این بخش صنعت تبدیل شده است. از این مجلس اصلاح‌طلب بیش از این انتظاری نمی‌رفت.

به دنبال تصویب این قانون، تنها راه گسترش اعتراضات کارگری و بویژه هماهنگی هرچه بیشتر کارگران در اعتراض و مقابله با این قانون، برای جلوگیری از اجرای آن از یکسو و وادار کردن نمایندگان خود در مجلس، در پس گرفتن این قانون می‌باشد.

وزیر خارجه بریتانیا در تهران

برای اولین بار، پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، وزیر امور خارجه انگلیس در سوم مهرماه (۲۵ سپتامبر) به تهران رفت تا با رئیس جمهوری و وزیر خارجه رژیم به گفتگو پیرامون مناسبات فیما بین و اوضاع جاری بین‌المللی بپردازد.

مسافرت بالاترین مقام دیپلماسی بریتانیا به ایران، موفقیتی برای دولت خاتمی که خواستار پیشبرد سیاست "تنش‌زدایی" در روابط خارجی و بهبود مناسبات با اروپای غربی بوده است، محسوب می‌شود. ولی انجام این سفر صرفاً محصول آن سیاست نیست، زیرا که چند ماه پیش از آن، دیدار وزیر خارجه پیشین این کشور، رابین کوک، که از مدتها پیش برنامه‌ریزی شده بود، به خاطر تنشهای موجود در روابط بین دو دولت، به تعویق افتاده بود. آنچه که انجام این سفر را عملی و تسریع کرد، همانا رویداد تروریستی بزرگ ۱۱ سپتامبر در امریکا بود که جنب و جوش فوق‌العاده‌ای در عرصه دیپلماتیک و سیاسی، خصوصاً در منطقه خاورمیانه و در همسایگی افغانستان، پدید آورده است. چنان که جانشین رابین کوک، جک استرا، نیز در آستانه سفر خود به تهران تصریح کرد: "براساس توافق اولیه قرار بود که در ماه نوامبر به ایران بروم. پس از مذاکراتی که بعد از وقوع حملات تروریستی به امریکا صورت گرفت و بعد از گفتگوی تونی بلر با رئیس جمهوری ایران، تصمیم گرفتیم که این سفر را زودتر انجام دهیم."

بدین ترتیب، هدف عاجل از سفر وزیر خارجه انگلیس، در چارچوب تلاشهای جاری این کشور و امریکا برای تشکیل نوعی "ائتلاف" بین‌المللی علیه تروریسم، آگاهی از نظرات مقامات حاکم بر ایران و، احیاناً، جلب نظر و همکاری آنها در این زمینه بوده است. جک استرا در این باره، ضمن اشاره به محکوم کردن حملات تروریستی اخیر از سوی مسئولان جمهوری اسلامی، گفت: "این دیدار فرصتی خواهد بود برای رسیدن به یک توافق جمعی در منطقه برای مقابله با تروریسم" و افزود: "ما ممکن است در این باره صحبت کنیم که آنها [مقامات ایرانی] چه کمک دیگری می‌توانند ارائه کنند. آنها خود تجربیاتی در رابطه با طالبان دارند که می‌تواند درک ما از وقایع را بیشتر کند." همزمان با سفر وزیر خارجه انگلیس، این دولت از وعده پرداخت ۲۵ میلیون پوند کمک به همسایگان افغانستان برای مقابله با مشکلات ناشی از پناهندگان جدید افغانی نیز خبر داد.

در هر حال، اوضاع جدید ناشی از حوادث اخیر امریکا، شرایطی را پدید آورد که روابط متقابل بین دولتهای ایران و انگلیس نیز مورد بررسی و مذاکره نمایندگان آنها قرار بگیرد. استرا اظهار امیدواری کرد که دیدار وی از

تهران "فرصتی دیگر برای گشودن عصری جدید در همکاریهای میان ایران و انگلستان" باشد.

مناسبات بین ایران و انگلیس، نه تنها در دوره تاریخی طولانی، بلکه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی نیز، فراز و فرودهای متعددی را شاهد بوده است. مسایل داخلی و کشمکشهای جاری جناحهای حکومتی در ایران، علاوه بر مسایل و ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی، همواره یکی از عوامل مؤثر در افزایش یا کاهش تنش در روابط آن با انگلستان بوده است. در این کشور نیز، که به صورت سنتی همیشه همراهی و هماهنگی بیشتری با سیاست خارجی امریکا، در قیاس با دیگر دولتهای عمده اروپای غربی، دارد، غالباً اختلاف نظر و منافع در مورد گسترش یا عدم گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی وجود داشته است. در همین حال، حجم مبادلات و روابط اقتصادی ایران با انگلستان نسبت به دوران پیش از انقلاب، رو به کاهش گذاشته و در میان طرفهای تجاری ایران، آن کشور به رده‌های پنجم یا ششم پائین آمده است.

صداور "فتوا"ی قتل سلمان رشدی از جانب خمینی در سال ۱۳۶۷، امیدها و یا توهمات راجع به بهبود مناسبات فیما بین، پس از پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، را زایل کرد و دور تازهای از تشنج و بحران در روابط دو دولت آغاز شد. بعد از آن نیز، به تناوب و یا برحسب اقتضای منازعات درونی جناحهای رقیب حکومتی، "جاسوس" گیری، گروگان‌گیری و یا گروکنشی در این باره، غالباً از شگردهای مورد استفاده جمهوری اسلامی و از مسایل جاری در روابط متقابل دو کشور بوده است.

در اواخر سال ۱۳۷۵، دار و دسته جناح خامنه‌ای، با پیش‌بینی انتخاب قریب‌الوقوع ناطق نوری به ریاست جمهوری (در خرداد ۱۳۷۶) و قبضه نسبتاً کامل قوا در دست این جناح، درصدد زمینه‌چینی برای بهبود روابط با انگلستان برآمده بودند و، به همین منظور، محمدجواد لاریجانی را برای مذاکره به لندن فرستاده بودند. اما افشای مذاکرات پنهانی لاریجانی با نیک براون (رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس) نه تنها آن زمینه‌چینی‌ها را نقش بر آب کرد بلکه رسوایی تازه‌ای برای ناطق نوری و حامیان آن ببار آورده و، در نهایت، نیز به شکست فضاحت‌بار وی در انتخابات کمک کرد.

پس از روی کار آمدن خاتمی و اعلام سیاست "تنش‌زدایی"، ظاهراً زمینه برای بهبود روابط با لندن نیز فراهم شد. اما هنوز مسئله "فتوا"ی قتل نویسنده "آیه‌های شیطانی"، مانع بزرگی در این راه بود. در سال ۱۳۷۷، مناسبات دو دولت حالت عادی یافت و سفرهای آنها مبادله شد و این در حالی بود که، طبق گزارش مطبوعات انگلیسی، دولت ایران "متعهد" شده بود که از اجرای "فتوا"ی قتل

سلمان رشدی خودداری کند. هرچند که دولت انگلیس به دنبال آن بوده و هست که سهم خود را در مناسبات اقتصادی خارجی ایران (و از جمله مشارکت در توسعه منابع نفت و گاز) افزایش دهد و به همین قصد هیئتهای اقتصادی و بازرگانی خود را نیز روانه ایران کرده است، ولی هنوز اختلاف و تنش بر روابط متقابل سایه افکنده که تأخیر سفر وزیر خارجه پیشین هم از آثار آن بوده است.

از مذاکرات جک استرا با خاتمی و خرازی نیز، تا جایی که در رسانه‌ها انتشار یافته، جز توافق کلی بر سر بهبود و توسعه مناسبات، چیز دیگری آشکار نمی‌شود. بنابراین، برای این که معلوم شود حاصل این مذاکرات گشایش "عصری جدید" در روابط دو دولت بوده یا نه، باید منتظر توافقات و اقدامات بعدی طرفین، باقی ماند. گذشته از آن که، اوضاع جاری و صف‌بندیهای اخیر بین‌المللی نیز می‌تواند موانع و، یا برعکس، محرکهای تازه‌ای در توسعه این روابط پدید آورد.

اما پیش از این که این مجهولات در معادله مناسبات فیما بین آشکار شود، واکنشهای برخی از محافل و جریانات نسبت به سفر جک استرا، در هر دو کشور، نشان دادند که گسترش این مناسبات به این سادگیها هم نیست! در همان هنگام سفر وزیر خارجه انگلیس به تهران، برخی از مطبوعات حکومتی نوشتند که وی در مذاکرات خویش با مقامات جمهوری اسلامی، اسرائیل را به عنوان دولت تروریستی محکوم کرده است! وزیر خارجه انگلیس بلافاصله این مطلب را تکذیب و بر حمایت همیشگی دولت متبوع خویش از رژیم حاکم بر اسرائیل تأکید کرد. یک روز پس از مسافرت جک استرا، رهبر رژیم اسلامی، در دیدار با خانواده "شهدا"، امریکا را چنان به باد انتقاد گرفت که شعار "مرگ بر امریکا"ی "حضار" را به دنبال داشت. این دفعه، نوبت بعضی از روزنامه‌ها و محافل انگلیسی بود که، با استناد به سخنان خامنه‌ای، وزیر خارجه انگلستان را سرزنش کنند که چرا، در حالی که سیاست و مواضع ایران نسبت به غرب و مسئله تروریسم عوض نشده، به این کشور سفر کرده است. علاوه بر اینها، برخی از مقامات آمریکایی نیز سفر بی‌موقع جک استرا به تهران را مورد انتقاد قرار دادند.

در هر صورت، مسافرت رئیس دیپلماسی انگلستان به تهران نشانه آشکاری از تمایل این دولت برای بهبود روابط با دولت ایران است. انگلستان نیز مانند دیگر دولتهای اروپای غربی آمادگی آن را دارد که به منظور توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی با جمهوری اسلامی، نقض آشکار و مستمر حقوق بشر از جانب این رژیم را نادیده انگارد. ولی، صرفنظر از شرایط جهانی و منطقه‌ای، همواره فعل و انفعالات و کشمکشهای داخلی هم وجود دارند که تحقق این خواست را به تعویق انداخته و یا با موانع تازه‌ای روبرو نمایند.

“سیاست و تشکیلات”، برای رفرم یا براندازی و انقلاب

جمشید

تلاش می‌کنم این ائتلاف و اتحادها و حاصل آن را به گونه‌ای روشن‌تر دنبال کنم. شاید جای تأکید داشته باشد که: اول: بی تردید هر نیروی سیاسی با اتکاء به توده‌ها و درک سمت اصلی و تعیین‌کننده مبارزات عیناً جاری جامعه و شرکت در آن به امکانات گسترده‌تری برای سازماندهی توده‌ها و پیدایش و گسترش تشکلهای مستقل توده‌ای و همچنین گسترش آگاهی توده‌ها و فرهنگ متناسب با آن، دست می‌یابد. و بر این اساس امکان حفظ و گسترش دستاوردهای دموکراتیک - انقلابی و همچنین استحکام بنیادهای آن را، فراهم و توسعه دهد.

دوم: لزوماً شکل انکشاف و توسعه تحولات دموکراتیک جامعه تنها و تنها از یک مسیر و ضرورتاً به یک شکل نخواهد بود. بطور مثال امکان این که رژیم جمهوری اسلامی به هر شکلی با یا بدون ولی فقیه (به عنوان اصلی‌ترین مانع تحول دموکراسی در ایران) به اشکال دیگر مانند انتخابات و یا... از میان برداشته شود وجود دارد. شکل انقلاب بسته به مقاومت طبقه حاکم می‌تواند قهرآمیز و یا مسالمت‌آمیز باشد. و مقاومت طبقه حاکم عمدتاً به عوامل عینی اقتصادی - اجتماعی بستگی دارد.

سوم: این که دو مقوله سنت و مدرن اموری نسبی هستند. کمالین که مدرنیته نسبت به پست مدرنیته می‌تواند سنتی تلقی شود. مدرن خود از سنت زائیده می‌شود. چرا که هیچ چیز نمی‌تواند از هیچ زاده شود. نفی سنتی یقیناً باید نفی دیالکتیکی باشد.

اما به نظر می‌رسد جوهر درک مدرن رفیق (ن. ق.) بر این بنیاد استوار است که اندیشه نظریه‌پردازان اصلی و اولیه مارکسیستی یا به قول رفیق (ن. ق.) اندیشه‌های سنتی بر از میان برداشتن دولت سرمایه‌داری در اشکال قیام توده‌ای و یا اشکال دیگر تأکید دارد. باید تأکید کنم که آنان بر شکل خاصی اصرار نداشته‌اند و شکل انقلاب را نسبت به مقاومت طبقات حاکم و عوامی عینی اقتصادی - اجتماعی به صورت قهرآمیز و یا مسالمت‌آمیز می‌دانسته‌اند و به عبارت دیگر رفرم برای آنان ابزاری برای هدف تغییرات بنیادی بوده است.

در مقابل درک نو و مدرن بر این تأکید دارد که در سرمایه‌داری پیشرفته و مدرن، بطور مثال پس از شکست دولتهای نئولیبرال و یا محافظه‌کار و همچنین پیدایش دولتهای رفاه و بطور کلی گسترش و بسط نقش دولت و روابط پیچیده آن و به نوعی انجام عملکردهای زیربنایی به وسیله دولتهای رفاه و سقوط و شکست همین دولتهای، باعث گردیده که اقتصاد سرمایه‌داری کاملاً سیاسی گردد. و دولت به

۱- درک حاکم بر (قرارداد) پلاتفرم یا (اتحاد) “درکی سنتی است و اصولاً مشتمل بر هدف سرنگونی رژیم اسلامی و اهداف بعد از سرنگونی” است.

۲- این درک به “مبارزات سیاسی و اجتماعی قبل از سرنگونی در جهت بارور ساختن فرهنگ و جنبش اجتماعی باور ندارد و به طرح نقشه‌ای نمی‌پردازد”.

۳- “اتحاد از تشکیلات بسته‌ای برخوردار است و این نوع تشکل خود مانع ارتباط واقعی و تأثیر متقابل میان محیط و (اتحاد) خواهد شد” و برای برون‌رفت از این وضعیت راه‌حلهایی که رفیق (ن. ق.) یافته و آن را ارائه می‌کند، عبارتند از اولاً (اتحاد) نیازمند بازبینی (قرارداد) است. “تمرکز نیروهای فکری (اتحاد) برای فائق آمدن بر معضلات نظری - سیاسی” فاصله گرفتن از درک سنتی، (که دولت را دستگاه سلطه می‌داند) و ضمن در نظر داشتن اشکال مسالمت‌آمیز بر سرنگونی دولت به عنوان شکل تحقق انقلاب تأکید دارد. ثانیاً پرداختن به مشکل بزرگ اپوزیسیون در تمامیت خود یعنی سیاستهای راهبردی (استراتژیک). “البته استراتژی مورد نظر رفیق عبارتست از “تحول دموکراتیک ضروری برای ایران بر دو پایه تغییر رژیم مذهبی از یکسو و دگرگونی فرهنگ سنتی جامعه و شکل‌گیری عناصر جامعه مدنی از سوی دیگر” و بی تردید اتحاد و ائتلافهای ضرور حول این استراتژی و نسبت به آن باید سمت‌گیری داشته باشد.

اما برای آن که بنیاد و جوهر درک رفیق را دقیق‌تر دریابیم ناچاراً نظرات وی در نوشته‌های دیگر وی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- رفیق (ن. ق.) در نوشته (طرح قطعنامه دربارهٔ اوضاع...) می‌نویسد: مبارزات مردم “اصلاحات سیاسی در رژیم اسلامی را در شرایط کنونی دنبال می‌کند”. هدف این مبارزات و تغییرات “علیه استبداد مذهبی استقرار رژیم که ساختار آن مبتنی بر اصول ساختار دولت سیاسی مدرن و مبتنی بر رأی و ارادهٔ مردم می‌باشد”.

گرچه در همین چند جمله با توجه به اینکه به زعم رفیق، درک سرنگونی “سنتی” است و “کارگشا” نیست و هدف، اصلاحات سیاسی در رژیم است، و در نتیجه حداقل بخش “غیراستبدادی” این رژیم پتانسیل و ظرفیت تغییر دارد و می‌تواند در تحولات پیدایش فرهنگ مدرن و استقرار جامعه مدنی شرکت جوید و به عنوان بخشی از نیروهای اتحاد و ائتلاف تلقی گردد. بر این اساس دیدگاهها و چارچوب و سمت و هدف و مشی ائتلاف و اتحاد کاملاً روشن‌تر می‌شود. ولی من در ادامه

نوشته رفیق (ن. ق.) با عنوان (کدام سیاست، کدام تشکیلات) در اتحاد کار شماره ۸۶، جرقه امید است. اینکه بالاخره یکی از رفقایی که به گمانم از قضا در ایجاد و تکوین (اتحاد عمل پایدار سیاسی) نقش بسزایی داشته، در نقد این اتحاد قلم زده است، بسیار مثبت و نیکوست. این امیدواری از آنجا برمی‌خیزد که:

اولاً - با بررسی کارنامه (اتحاد عمل پایدار سیاسی) و نقد عملکرد آن در انظار اپوزیسیون دموکراتیک - انقلابی، موانع گسترش و عدم موفقیت و همچنین معضلات سیاسی - نظری و عملی و چگونگی دستیابی و جذب نیروهای جدید توسط (اتحاد) شناخته خواهد شد. و در همین راستا پایه‌های گسترش آن مستحکم می‌گردد. و بی تردید تجربه‌ای است فراروی حتی آنان که جدا از این (اتحاد)، اتحادهای دیگری را در جنبش چپ دنبال می‌کنند، و این خود گامی در راه تکوین آلترناتیو دموکراتیک - انقلابی خواهد بود.

ثانیاً آنکه هم از این نظرگاه می‌توان به نقد و بررسی ضعفها و کمبودهای برنامه سازمان و همچنین خط مشی سیاسی آن و از همه مهمتر سمت و هدف سیاستهای اتحاد و ائتلاف آن دست یازید و آن را از طراوت و تحرک و شادابی برخوردار ساخت و علاوه بر آن ذهنی‌گری و احیاناً انحرافات آن را زدود.

بی تردید عدم ارائه تاکنونی کارنامه (اتحاد) جهت نقد و بررسی مورد پرسش و جای تأسف دارد. امید که این مهم هرچه زودتر انجام گیرد. اما آنچه که بیشتر می‌خواهم بدان بپردازم مسئله مبانی نظری است که رفیق (ن. ق.) به عنوان موانع گسترش اتحاد و یا عدم موفقیت آن و راه‌حلهای برون‌رفت از این ورطه بیان می‌کند. گرچه رفیق (ن. ق.) تا حدود زیادی مشخص و صریح این موانع را برمی‌شمرد. ولی آنجا که به ارائه راه حل برای برون‌رفت از این ورطه می‌پردازد، به کلی‌گویی و طرح پیشنهادهای مبهم، ناروشن و نامشخص می‌پردازد. بی تردید در شرایط حاضر و اوضاع و احوال کنونی جنبش اجتماعی میهنمان و همچنین با توجه به اوضاع اپوزیسیون و سالها در خارج از کشور به سر بردن این متد هیچ کمکی در راستای اصلاح یا توسعه و گسترش خط مشی جنبش چپ و تشکیل اتحاد یا جبهه لازم نخواهد بود و علاوه بر آن که هیچ کمکی به جنبش اجتماعی میهنمان نیست، نمی‌تواند در خدمت فاصله گرفتن از متد و نظرات سنتی قرار گیرد.

اما از دیدگاه رفیق (ن. ق.) موانعی که در سر راه گسترش (اتحاد) وجود دارد و او به آنها اشاره و روی آنها متمرکز گردیده عبارتند از:

در این تحول فکری و سیاسی و تدارک برای این انقلاب، مشی بسیار متنوع‌تر از آنچه برای حفظ تمایز دولت و ملت و شعار سرنگونی غالب نیروهای اپوزیسیون لازمست، می‌طلبد. و اضافه می‌کند "مردم باید در این تغییر فرهنگی خود شرکت و نقش به عهده گیرند،" "جامعه باید خود را تغییر دهد." و "بنابراین این اپوزیسیون نیست که گویا باید آلترناتیو و چشم‌انداز امید آخرین ارائه دهد."

اگرچه رفیق وظیفه‌ای برای اپوزیسیون قائل نیست ولی وی در همین مقاله پرداختن به مشکل بزرگ اپوزیسیون را در تمامیت آن، مسئله سیاستهای راهبردی (استراتژیک) می‌داند و می‌نویسد که "جنبش مردم در غیاب سازمانهای سیاسی واقعاً مردمی در تکاپوی مطالبات خود ناگزیر در پی جناحی از رژیم روان می‌گردد."

صرفنظر از این که این بایدها و نبایدها چرا و علیرغم نظر رفیق که وظیفه‌ای برای اپوزیسیون قائل نیست. به باور من سازمان به عنوان یک نیروی سیاسی وظیفه دارد سمت مبارزات خود را تعیین کند و تلاش ورزد که روشن کند در چه جهت و سمتی در تغییر تعادل نیروها در جامعه خواهد کوشید و همچنین وظیفه دارد از مبارزات توده‌ها تصویری هرچه روشنتر و واقعی‌تر ارائه کند و در جهت تقویت این مبارزات تلاش بیوقفه کند و خود در سمت‌دهی این مبارزات بکوشد.

آنچه که باید بر آن تأکید، تدقیق و تمرکز داشت جوهر اصلی نوشته رفیق (ن. ق.) است و این که اصولاً سمت و هدف اتحاد و یا ائتلاف مورد نظر رفیق (ن. ق.) در کدام راستاست و چه استراتژی‌ای را دنبال می‌کند. به عبارت دیگر برای کدام استراتژی، اتحاد مطلوب و ضرور را می‌توان سازماندهی کرد. و کدام نیرو را می‌توان جلب و جذب کرد و برای مبارزه در راه آن استراتژی و در زمینه یک فعالیت جمعی و مشترک آنان را همدل و همراه کرد.

به یقین مبارزه برای رفم به عنوان هدف، نیروهای خود را می‌طلبد و ساختار تشکیلات ضرور و مطلوب خود را بنا می‌کند. و به همین دلیل کلیت جامعه و از جمله اصلاح‌طلبان دولتی و یا حداقل بخش غیراستبدادی این رژیم می‌تواند در اتحاد برای رفم شرکت جوید. و باز به همین دلیل، مبارزه برای تغییرات پایه‌ای و عمیق و براندازی^۱ و انقلاب، نیروهای خود را می‌جوید و ساختار تشکیلاتی ضرور و مناسب خود را سازماندهی می‌کند. حال با توجه به نظرات رفیق (ن. ق.) و اهداف استراتژیک‌اش، خود باید پاسخ دهد که نظرات وی چه فاصله‌ای با رفم میسب دارند.

البته رفیق (ن. ق.) در اتحاد کار شماره ۸۵ می‌نویسد: "باندهای مافیای حاکم و استبداد حامی آنها، در هیچ جایی بدون مقاومت و بقیه در صفحه ۱۹

اساسی و مهم وجود دارد. و این تضادهای اساسی بر زندگی سیاسی نیروهای اجتماعی و توده‌ها تأثیر تعیین‌کننده خواهد داشت. و مهمتر از هر مسئله‌ای، این که میزان قدرت اجتماعی طبقه مسلط در دولتهای مدرن رابطه مستقیم با میزان قدرت اقتصادی آن طبقه دارد و از آن تأثیر می‌پذیرد.

پایه دیگر درک نو و مدرن برابرنهاد جامعه مدنی و انقلاب است. گرچه رفیق (ن. ق.) موظف است از مفهوم جامعه مدنی و دولت سیاسی مدرن مورد نظر خود تعریف جامع و مانعی ارائه دهد. و اگرچه پرداختن قضیله‌ای به مسئله جامعه مدنی از حوصله این نوشته خارج است، ولی اشاره‌ای کوتاه بدان لازم است. گذشته از مفاهیم قدیمی‌تر در مورد جامعه مدنی در اندیشه جامعه‌شناسی سیاسی، مفاهیم اخیر جامعه مدنی در اندیشه هگل، مارکس و گرامشی قابل توجهند. آنچه امروزه به عنوان جامعه مدنی نامیده می‌شود، این است که جامعه مدنی عرصه‌ای است که در آن تنازع و مبارزه اجتماعی و اقتصادی و ایدئولوژیک جریان دارد. و دولت تلاش می‌کند که این منازعات و تضاد و تضادمها را از طریق وساطت و یا سرکوب حل کند.

بی تردید رفیق (ن. ق.) باید در این باره توضیح دهد که چه رابطه‌ای بین دولت و جامعه مدنی مورد نظر وی وجود دارد. و یا این که دولت در جامعه مدنی مورد نظر وی از کدام منشأ و خاستگاه برخوردار است و حافظ منافع کدام طبقه و نیروی اجتماعی است و کارکرد اصلی آن چیست. آنجا که رفیق می‌گوید "در این میان از همه مهمتر تحقق جامعه مدنی را (که تجهیز مردم به فرهنگ سیاسی مدرن شرط ضرور آنست) هدف مبارزه اجتماعی می‌دانم. تحقق این هدف که می‌تواند با اشکال مختلف مبارزه توده‌ای صورت گیرد، انقلابی است که حاصل تحول عمیق در ساخت فکری و سیاسی جامعه در کلیت آن (بخوان از جمله بورژوازی) است.

آیا منظور این است که دولت در جامعه مدنی بیانگر اراده عمومی است. از مبارزه با آن باید دست کشید و تلاش کرد گام به گام با گسترش کنترل اجتماعی و مدرن، دولت از سرمایه‌داران و سرمایه فاصله بگیرد. و تدریجاً با محدود کردن حقوق و قدرت سرمایه‌داران آنان را هرچه بیشتر تا حد یک مدیر پائین آورد. و در نهایت سرمایه‌داری تضعیف می‌گردد و سرمایه‌دار درمی‌یابد که هرچه بیشتر سرمایه‌اش بی ارزش و خود بی قدرت شده است. و عاقبت از مدیریت نیز برکنار می‌گردد. و سرانجام تضادهای عملکرد دولت سرمایه‌داری مانند بازتولید مناسبات سرمایه‌داری و سلطه آن پایان می‌یابد و سرمایه‌داری روند تغییر را طی می‌کند و مالکیت اجتماعی برقرار می‌گردد.

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد که رفیق (ن. ق.) بیشتر به دنبال یک جنبش همه با هم باشد. و بر این اساس می‌نویسد "شرکت

عنوان عامل روبنایی به روشنی نقش زیربنایی سامان‌بخشی پیدا کرده است. در نتیجه این تغییر و تحولات عرصه مبارزه طبقاتی نیز دگرگون شده است. گسترش تضادهای و بحرانهای دولت سرمایه‌داری پیشرفته و شیوه تشدید این تضادهای، دولت را در راستای فروپاشی احتمالی قرار می‌دهد. بر این اساس می‌توان نقش دولت را در بازتولید روابط طبقاتی تقلیل داد و بر تضادهای موجود میان دولت و طبقه سرمایه‌دار افزود. بنابراین در این جوامع دولت صرفاً ابزار تأمین منافع سرمایه‌دار نیست و در نتیجه برای سرنگونی آن نباید تلاش کرد. بلکه تشدید تضادهای طبقاتی که در درون دولت جریان دارد، می‌تواند به این هدف کمک کند. یعنی ازدیاد و گسترش فشار تشکلهای توده‌ای بر دولت می‌تواند از وابستگی آن به طبقه سرمایه‌دار بکاهد. خلاصه اینکه تفکر انقلاب و سرنگونی دولت با تفکر بحران درونی دولت و احتمال فروپاشی آن بر اثر مبارزه سیاسی در حوزه سیاسی جایگزین گردیده است.

اما واقعیت امروز به نحو خیره‌کننده‌ای نشان می‌دهد که با توجه به مسئله جهانی شدن سرمایه‌داری، بازسازی مجدد مناسبات سرمایه‌داری در تمام کشورهای پیشرفته و مدرن به سرعت رو به گسترش و در حال انجام شدن است. فعالیت و تلاش وقفه‌ناپذیر دولتهای این کشورها در راستای لغو و امحاء و حذف رفاه و امکانات اجتماعی به نفع سرمایه و سرمایه‌داری انکارناپذیر است و نتیجتاً نمی‌توان پذیرفت که انباشت سرمایه در خدمت و راستای منافع عمومی جامعه خواهد بود. و به عبارت دیگر دولت بازتاب اراده عمومی جامعه نخواهد بود. حتی اگر عده‌ای تلاش کنند که ثابت کنند، سیاستمداران دولتهای مدرن خود به تنهایی به عنوان افراد آزاد بر پایه منافع عمومی جامعه و بدون ارتباط با سرمایه تصمیم می‌گیرند و از طرق و شیوه‌های مسالمت‌آمیز و در راستای اراده عمومی جامعه، سرمایه‌داری را تکامل می‌دهند تا آن را به سوسیالیسم برسانند. در ماهیت دولت تغییری حاصل نخواهد شد.

به نظر می‌رسد که مسئله جهانی شدن سرمایه‌داری خود به نوعی، مفهوم شکست رفم و یا تغییرات سیاسی - اجتماعی درون ساختاری در سطح جهانی است.

مبارزه و فعالیت سیاسی امروز باید بیش از هر زمان دیگری معطوف به خاتمه دادن به استثمار سرمایه‌دارانه و انباشت سرمایه‌دارانه باشد، تا ارائه راهبردهایی برای دموکراتیک‌تر عمل کردن سرمایه‌داری و یا راهبردهایی برای استثمار کمتر. وقایع اخیر (جنوا) بازتاب بسیار روشنی از تبانی دولتها، با سرمایه و سرمایه‌داری است.

این را نمی‌توان پوشیده داشت که در دولت مدرن نیز طبقات اجتماعی وجود دارند و رابطه بین طبقه مسلط و دیگران مبتنی بر استثمار است و میان این طبقات تضاد منافع

ماه‌های حول و حوش انقلاب را در ذهن حاضران زنده نمود.

در ادامه برنامه، خاطرات تکانهنده آقای شهاب شکوهی که سالهایی از عمر خود را در زندانهای رژیم شاه و جمهوری اسلامی سپری کرده و شاهد قتل عام زندانیان بوده، توسط مجری برنامه خوانده شد. متأسفانه آقای شکوهی به دلیلی آماده نشدن ویزایش نتوانسته بود خود شخصاً در مراسم حضور یابد.

او در نوشته‌اش از سالهای قبل از انقلاب و اسارتش به دست رژیم شاه سخن را شروع کرد و به سالهای ۶۰ رسید. دورانی که مجدداً به اسارت رژیم جمهوری اسلامی در می‌آید:

” شرایط ویژه و هجوم سی خرداد سال ۶۰ که به اندازه کشتار ۶۷ ناکهانی بود، آغاز شد. در این روز پاسدارها یکباره و ناگهان به داخل بند حمله کردند و همگی را که جمعیاً به پنجاه نفر نمی‌رسیدیم از پشت سر با طناب و دستبند بستند، همه را در یک اتاق بدون پنجره و هواکش، در گرمای بالای چهار درجه تیرماه قم به مدت چهار روز در شرایط جهمی و کشنده نگه داشتند، به طوری که مرتب تعدادی از زندانیان از گرما و کمبود اکسیژن بیهوش می‌شدند. پاسدارها هرچند وقت با مسلسل بالای سرمان می‌آمدند و تهدید به مرگ می‌کردند. بعد از چهار روز دادگاهها شروع شد و حدود سی نفر را در سری‌های اول بردند و هیچکدام برنگشتند. حتی یکی از زندانیان را به خاطر دارم به نام ”جواد امینی“ که یک روز بعد از ظهر، از اخبار ساعت شش اسم خودش را به عنوان اعدامی شنید و گفت انگار نوبت من است، هنوز حرفش تمام نشده بود که با عجله او را بردند و دیگر برنگشت. یکی از زندانیها مردی بود حدوداً چهل ساله، شاید باورکردنی نباشد، ولی تحت شرایط بحرانی و عصبی انموقع در عرض یک هفته همه موهای سرش سفید شد و از نگرانی حتی رمق بلند شدن از زمین را هم نداشت.“

او از آزادی تصادفی‌اش در بهار ۶۱ گفت و اینکه مجدداً در تابستان ۶۲ در خانه تیمی به دام می‌افتد و در موقع فرار از ناحیه دست راست مورد اصابت گلوله پاسداران قرار گرفته و با همان وضعیت به زیر شکنجه کشیده می‌شود، به مدت سیزده روز به حالت ایستاده با دستبند به در بسته می‌شود و مانع از خوابیدنش می‌شوند و زمانی که بعد از تحمل شکنجه‌ها او را به بهداری می‌برند، اولین چیزی که جلب توجهش می‌کند پاهای شکنجه شده دکتر بوده. او با بازگو کردن شرایط وحشتناک زندانهای رژیم جمهوری اسلامی حاضران را به درون شکنجه‌گاههای قرون وسطایی برده و اینچنین است که به سال ۶۷ می‌رسد؛ از قطع اخبار و بیخبری، از تحلیلها و حدسهای اسیران دربند، از بیدادگاههای رژیم: ” تا آخرین خبر که از بند مقابل آمد، مبنی بر این که بند به بند شروع کرده‌اند و بچه‌ها را

مراسم

یادمان سیزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

”رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید.“

گسترده‌گی این حکم برای قضات رژیم سوال‌برانگیز بود. خمینی در پاسخ چنین لب به فتوا گشود:

”هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد، حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به پرونده‌ها و در هر صورت که حکم سریعتر اجرا گردد همان مورد نظر است.“

و با این فرمان، زندانیان سیاسی در سراسر ایران، گروه گروه در فضائی مملو از رعب و وحشت به جوخه مرگ سپرده شدند. گوشه‌هایی از ابعاد این فاجعه، در لابلای خاطره زندانیان از مرگ رسته فاش شده است، هنوز اما، تا گشودن تمامی زوایای این توحش، راه درازی پیش روی ماست.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی می‌کوشد به سهم خود با برگزاری یادمانها، جمع‌آوری اطلاعات در مورد قربانیان این فاجعه و انتشار آنها، جهانیان را با ابعاد این فاجعه آشنا نماید تا با همکاری مجموعه سازمانهای سیاسی، نهادهای دموکراتیک و شخصیت‌های انسان‌دوست و آزادیخواه در سراسر گیتی، امکان محاکمه عاملین این جنایت را در یک دادگاه بین‌المللی فراهم نماید. باشد که با محاکمه جنایتکاران، چنین فجایعی هرگز و در هیچ گوشه‌ای از این جهان خاکی تکرار نشود. در سیزدهمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی و در بیستمین سالگرد اعدام شاعر مردمی و انقلابی کشورمان سعید سلطان‌پور و به یاد تمامی مبارزینی که برای گسترش داد بر بیداد شوریدند و برای دستیابی به آزادی، با فدا کردن جان، این عزیزترین گوهر هستی، حرمت و شرف انسانی را پاس داشتند، بپا خیزیم و با یک دقیقه سکوت یاد و خاطره‌شان را گرامی داریم.

مراسم سیزدهمین سالروز قتل عام زندانیان سیاسی، در روز شنبه ۲۲ سپتامبر در پاریس، با سخنان بالا توسط خانم فخری زرشک‌های - مجری برنامه - شروع شد. آنگاه خلاصه کوتاهی از ”گزارش یک سال ترور و سرکوب در ایران“ که به دو زبان فارسی و فرانسه تهیه و در بین حاضران توزیع شده بود، به زبان فرانسه خوانده شد. در این گزارش آمده بود که: ”طی یک سال گذشته

بیش از ۲۰۰ نفر اعدام شده‌اند که حدود ۱۰۲ نفر از این افراد بعد از انتخاب مجدد خاتمی بوده، همچنین یک افغانی در شهر زابل در ملاء عام به جرم دزدی گردن زده شده.“ آنگاه به آمار و ارقامی در مورد سنگسار زنان، قطع عضو در ملاء عام، محکومین به اعدامها، بازداشتها و دستگیریه‌ها اشاره شد و خبر از دستگیری و زندانی شدن تعداد وسیعی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان، وکلا، فعالان سیاسی ملی - مذهبی و دانشجویان داده، و در ادامه، به حمله رژیم به تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگران و دانشجویان اشاره کرده و همچنین از دختران و پسران جوانی سخن گفته شد که به جرم مشروبخواری و یا شرکت در مجالس رقص و شادی توسط عمال رژیم، در ملاء عام شلاق خورده‌اند و به نقص عضو و مشکلات روانی دچار شده‌اند. بخش دیگر گزارش شامل فشار بر مطبوعات و ناپدیدشدگان بود. و در بخش اعمال شکنجه بر زندانیان، دو مورد ذکر شده بود، از جمله: احمد باطبی دانشجویی که با پیراهن خونین یک قربانی تظاهرات در عکس دیده شده و از تیرماه ۷۸ تاکنون در زندان به سر می‌برد و در اثر شکنجه‌های وارده، از ناحیه کمر و گوش و چشم آسیب دیده و به سختی قادر به راه رفتن است، و سه دختر دانشجوی دستگیر شده در تظاهرات پنج بهمن ۷۹ که در اثر اعمال فشار و تجاوز به آنها، اقدام به خودسوزی کرده‌اند و مدیر روابط عمومی زندان اوین صحت خبر خودسوزی و مرگ حداقل یک دانشجوی دختر به نام ”فهمیه کاهیدانی“ را تأیید کرده است.“

در پایان گزارش با محکوم کردن سیاست سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم ایران، افکار عمومی بین‌المللی و مجامع ایرانی و خارجی آزادیخواه و مدافع حقوق بشر را به مبارزه حول چهار محور فراخوانده بود:

۱- آزادی تمامی زندانیان سیاسی - عقیدتی و از جمله بازداشت شدگان یک سال گذشته،

۲ - مبارزه برای لغو اعدام،

۳ - مبارزه برای لغو مجازاتهای سنگسار و قطع عضو،

۴ - طرح محاکمه سران رژیم در یک دادگاه بین‌المللی برای کشتارهای بیست ساله دوران حکومتش، ترور مخالفان در داخل و خارج و بویژه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷.

بعد از گزارش، چندین سرود و ترانه توسط خانم سیما که با ساز آقای سعیدی همراهی می‌شد خوانده شد و خاطراتی از

با سؤال مسلمان هستی یا نه، دار می‌زنند و همه را با کانتینر به گورهای جمعی برده و کسانی گفته بودند که طناب دار را بر پرده آمفی تئاتر دیده‌اند، و بالاخره با کفتن مشاهدات خود در پشت در دادگاه، نفس را در سینه حاضران حبس می‌کند: " پاسدار به من گفت چند دقیقه بنشین اینجا، مطلقاً سرت را از روی زانویت بردار و رفت بیرون. یک لحظه به اطرافم نگاه کردم. تعدادی طناب از پرده آویزان بود و مقدار زیادی لباس و کفش روی زمین ریخته شده بود."

او از فاجعه می‌گوید. فاجعه‌ای که هنوز هم بعد از سیزده سال، یادآوری‌اش خون را در مغز منجمد می‌کند، از تلخی و رنج شاهد بودن سخنها دارد: " دوره بسیار تلخ و دردناکی بود. همه دوستان و باردارانم به کام مرگ رفتند و من برای چه باید زنده بمانم. چگونه با خانواده‌های این عزیزان روبرو شوم. از سرنوشت همسرم بی اطلاع بودم. حس انتقام از ناصریان جلال به جانم آتش می‌زد و شرایط روحی ناشی از کشتار، شکست و حس ناامیدی هر آن انسان را به سمت مرگ هدایت می‌کرد. فشارهای عصبی و روحی بازماندگان این قتل عام به حدی زیاد بود که یکی از دوستانم به نام حبیبی به علت همین فشارها، جلوی چشم ما دچار حمله عصبی شد و متأسفانه در بهداری زندان اوین درگذشت. بعد از مدتی به بند منتقل شدم. همه جان به در بردگان قتل عام تابستان در دو بند جمع شدیم. از تعدادی حدود پنج هزار و پانصد تا شش هزار نفر، چیزی در حدود هفتصد الی هشتصد نفر زنده مانده بودیم."

بعد از آن که دوباره وزارت اطلاعات با سلاح عفو مشروط وارد عمل شد تا باز هم در آخرین لحظات ضربات دیگری بر پیکر زندانیان وارد کند. ضرباتی که آثار آن تا سالها قابل جبران نخواهد بود و داغ این فاجعه انسانی برای همیشه در تاریخ مردم و کشورمان خواهد ماند.

در پایان صحبت‌های شاهد، لحظاتی ویولون نواخته شد.

در قسمت دوم برنامه، شعری از شاملو، شاعری که در تمامی طول عمرش با کلمات جادویی اش درد و رنج مردم را فریاد کرد، و شعری از سعید سلطانپور شاعر مبارز و انقلابی که بیست سال از اعدامش می‌گذرد - به زبان فرانسه - دکلمه شد. آنگاه آقای باقر مؤمنی صحبت خود را چنین شروع کرد:

"درباره کشتار جمعی یا قتل عام زندانیان سیاسی در میانه ماههای مرداد تا مهر ۶۷ اطلاعات و مشاهدات نسبتاً مفصلی تا امروز منتشر شده و در جلسه‌های سالگرد این جنایات ضد بشری جمهوری اسلامی گزارشهایی به صورت مکرر مطرح شده، اما درباره چند نکته اساسی در این مورد هنوز یا چیزی گفته نشده یا بسیار کم و سر بسته گفته شده."

سپس چند نکته را در چهار بخش توضیح داد. به نظر نویسنده این یک حادثه منحصر به فرد نبوده و قتل عام کسانی که عقیده‌های مخالف حاکمیت داشته‌اند در تاریخ معاصر ایران سابقه طولانی‌تری دارد.

او در این رابطه به کشتار فرقه دموکرات توسط محمدرضاشاه، کشتار مجاهدین در سی تیر ۶۰، و توضیح داد که کشتارهای بعد از انقلاب به دستور خمینی صورت گرفته و به عنوان نمونه به نطق او اشاره کرد: "و اما اشتباهی که کردیم این بود که ما بطور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد. اگر از روز اول بطور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات فاسد را تعطیل می‌کردیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم، حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای اعمال خودشان رسانده بودیم، و جوخه‌های دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو می‌کردیم این زحمتها پیش نمی‌آمد."

نکته دوم در سخنان وی مبنای عقیدتی در کشتارها بود و اینکه تمامی این جنایات براساس مبنای نظری و اعتقادی حاکمیت دینی و اسلامی صورت گرفته و انسانها از نظر قرآن در دو صف کاملاً متقابل با یکدیگر قرار دارند. یک طرف مؤمنان و سمت دیگر کافران و منافقان.

آقای مؤمنی در بخش دیگر از صحبت‌هایش به این نکته اشاره داشت که تمامی نیروهای هوادار حکومت اسلامی، اعم از رادیکال و لیبرال یا چپ و راست در مورد کشتار سال ۶۷ سکوت کرده‌اند. اینها نه تنها خودشان به این خط قرمز نزدیک نمی‌شوند بلکه مطلقاً اجازه نمی‌دهند که صاحبان درد هم آزادانه خاطره عزیزان از دست رفته‌شان را زنده کنند و از این فاجعه سخنی بگویند.

وی در انتها از تشریفاتی شدن مراسم سالگردها انتقاد کرد و گفت: " ما به عنوان انسانهایی صاحب عقیده که وطنمان ایران است وظیفه داریم تا با حداکثر تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر و به صورتی سازمانیافته و با برنامه‌ای منظم برای شکستن فضای موجود مبارزه کنیم. کشتار جمعی سال ۶۷ به خودی خود یک فاجعه ملی و حادثه‌ای دردناک است، با اینهمه سعی ما نمی‌تواند محدود به زنده نگهداشتن خاطره آن شود، حتی با ایجاد فضائی برای به محاکمه کشیدن آدمکشانی که مستقیماً در این فاجعه دست داشته‌اند و محاکمه آنها در یک دادگاه بین‌المللی یا ملی، خواه صرفاً به خاطر تسکین خاطر و یا انتقامجویی و خواه بالاتر از آن، اجرای قوانین انسانی درباره جنایتکاران باشد، باز هم نمی‌توان مطمئن بود که چنین فاجعه‌هایی در کشور ما تکرار نشود."

و بالاخره برنامه با موزیک خاتمه یافت.

پی‌آمدهای

از صفحه ۲

تضعیف خواهد کرد. موقعیتی که بیش از هر چیز در خدمت جناح خامنه‌ای بود. یقیناً در بلند مدت این جناح نخواهد توانست سکوت و بی‌عملی کنونی را دنبال کند، بدون آنکه با خطر مزوی شدن در بین نیروهای اسلامی ضد امریکایی روبرو نشود. در داخل نیز کاهش سیاست ضد امریکائی و بازگذاشتن دست جناح اصلاح طلبان در پیشبرد سیاست خارجی، مابه‌ازاء داشته و موقعیت جناح خامنه‌ای را در تعادل قدرت دو جناح تضعیف خواهد کرد. مبارزه با تروریسم حتی در شعار، حکومت اسلامی و بویژه جناح خامنه‌ای را بادشواریهائی روبرو خواهد کرد. در طول دو دهه گذشته، حکومت اسلامی بارها از ترور برای حذف مخالفین خود استفاده کرده است. به لحاظ ایدئولوژیکی نیز حکومت اسلام هیچ مشکلی در کاربرد ترور در سیاستهای خود ندارد.

روند تحولات در یک ماه گذشته نشان می‌دهد که تا مدتی اوضاع این منطقه از جهان ناآرام و دستخوش تحولات خواهد بود. کشور های منطقه هر یک خواهند کوشید تا در غنائم جنگی، که باهدف سرنگون کردن حکومت طالبان و جانشین کردن یک حکومت دیگر در راه است، شریک شوند. ضمن آنکه خود را از تیررس عملیات نظامی امریکا دور نگه‌دارند.

جنگی که فعلاً ابعاد آن ناروشن است و از یک همکاری نظامی بین واحدهای ارتش امریکا با مخالفین جبهه شمال افغانستان تا لشکرکشی امریکا به افغانستان و تسخیر کابل و شهرهای مهم توسط ارتش امریکا را به دنبال خواهد داشت.

برای حکومت اسلامی ایران این بسیار مهم است که در جریان این تحولات اعتبار و نفوذ خود در بین کشورهای اسلامی را از دست ندهد. و در عین حال چهره مثبت کنونی خود در مناسبات بین‌المللی را خدشه دار نسازد. روزهای آینده نشان خواهد داد که تا چه حد جناح های حکومتی در پیشبرد این سیاست موفق خواهند بود.

جنگ در افغانستان راه حل مبارزه با تروریسم نیست. هیچ گروه تروریستی با این جنگ از بین نخواهد رفت. حضور نظامی امریکا در منطقه نیز هیچ کمکی به پیشرفت صلح و دموکراسی در منطقه نخواهد کرد. تجربه عراق بیانگر این مدعا است. تنها ارمغان جنگ کویت برای مردم عراق فقر و فلاکت و تداوم حکومت دیکتاتوری صدام بوده است و بس. دلیلی وجود ندارد که این بار حضور نظامی امریکا در افغانستان چیزی جدای این تجربه و هزاران نمونه دیگر آن در تاریخ معاصر جهان باشد.

جنگ در این منطقه جز تشدید خشونت و ترور و گسترش فقر و درماندگی بیشتر مردم افغانستان و آوارگی میلیونها انسان، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

۱

نمایش این هفته ما

حروف L-P، دو تکه قلبی که به هم متصل شده‌اند، یادگاری و تاریخی که فقط سال هفتاد و اندی‌اش را به خاطر سپردم، حکاکی روی درخت چناری را می‌ساختند که دو دست مرد را به دور تنه آن دستبند زده بودند تا به گفتهٔ مرد سیاهپوشی که پای بلندگوی دستی صحبت می‌کرد و چپی دور گردن داشت را به حق حضرت مهدی به سزای اعمالش برسانند. ضلع شمال غربی میدان هفت حوض را به کمک دو مینی‌بوس مسدود کرده و انبوه جمعیت تماشاچی را "حاجی"ها پس از بازتر کردن دایره‌ای که داخل آن را حدود سی سرباز نیروی انتظامی دست حلقه کرده بودند با حرکت دادن عمودی بیسم‌هایشان به نشستن دعوت می‌کردند تا عقب سریها هم بتوانند همه چیز را به خوبی ببینند.

مرد بلندگو به دست اول سلام و درود به بزرگان و بنیانگذار و رهبر انقلاب فرستاد و سپس از طرحی صحبت کرد که با همکاری بسیج و نیروی انتظامی و دادگستری در میادین عمومی فروشندگان مشروبات الکلی و آنان که برای ناموس دیگری مزاحمت ایجاد کنند را شلاق زده و پس از ده تا شش ماه به زندان خواهند فرستاد.

شلاق را کمتر جوانی را سراغ دارم که نچسبیده باشد و زندان را کمتر "خلافکاری" که نرفته باشد. اما در مقابل مردمی که وسط میدان به تماشا ایستاده‌اند، تازه نیست. پس از این چند سال داشتیم فراموش می‌کردیم.

اول نوبت هشتاد ضربهٔ حد، بدون پیراهن و با شلوار تا زانو بالا آمده، مردی بود که دستهایش را به دور درخت دستبند زده بودند و به جرم حمل و نگهداری مشروبات الکلی که شهرتش را نخواستم به خاطر بسپارم و از او تنها خطهای افقی کیبودی را به خاطر دارم مه بر پشت کمر و ساق پایش با هر ضربه نمایان‌تر می‌شدند و فریاد "یا اباالفضل‌العباس" هنگامی که شلاق برای اولین بار بر پایش فرود آمد و اشکهای پسرک آدامس فروشی را که با من از درخت بالا آمده بود و فریادهای "آقا جون مادرت نزنش".

بعد هفتاد ضربهٔ تعزیری برای جوانی که در یکی از میادین عمومی "مزاحمت" ایجاد کرده بود و شهرتش را از بلندگو اعلام کردند و با لباسهایش به روی نیمکتی که از داخل مینی‌بوس آوردند، خواباندند برای اجرای حکم. و نفر سوم که هفتاد ضربهٔ حد را برای ساختن محل فساد و فحشا (او را به همراه

دوست دخترش در خانه‌شان گرفته بودند) با دستبند و بدون پیراهن روی نیمکت خواباندند

جوانان و گوشه‌ای از رنج آنها

سه نامه از ایران

و نفر چهارم و پنجم و صلوات بر محمد و آل محمد و یادآوری جرم محکومین شلاق خورده.

جمعیت بیشتر در تکاپوی بهتر دیدن "نمایش" بودند و همین دلیلی جهت تذکرات همراه با خشونت جقل بسیجی‌های همان مسجد هفت حوض که داخل دایره می‌لولیدند: به همراه بیسیم‌دارهای سیاهپوش و چند درجه‌دار نیروی انتظامی و اندی سرباز سپاه و البته مردی درشت اندام با صورتی سوخته و ریشهای در حد یک "فرد درستکار"، پیراهنی مشکی و شلوار چروک شیری رنگ و پارچه‌ای مشکی که به دور کمر پیچیده و جلاد این نمایش خیابانی روز یکشنبهٔ ما بود. نمایشی که فقط با بازیگران کمتری روز چهارشنبه در میدان تجریش شاهد آن بودیم و چند روز بعد میدان ونک که فقط از آن آگاهی پیدا کردم.

۲

زندگی آموزگار من است

من خواهان ثبات دلخواهم در زندگی می‌باشم و به همین خاطر هم هست که این ثبات را با عدالت و حقیقت پیوند می‌زنم. من یک انسان حقیقی هستم. من دشمن سنتم و به همین دلیل انسانی آزاده و فارغ از هرگونه مذهب و آئین آسمانی می‌باشم. هیچ الگویی را در مقابل خود جز جریان زندگی می‌پذیرم. در جغرافیایی زندگی می‌کنم که هرگونه عمل و رفتار خارج از سنت، آداب و رسوم و عقاید رایج زنانه تاوانی سنگین دارد و من انسانی هستم که نمی‌توانم خود را محدود به نگاههای همسایه و سرکوفتها کرده و سر به راه و مطیع و حرف گوش‌کن باشم. نمی‌خواهم به شرایط محیط زندگی‌ام عادت کنم و به آنها تن دهم. به همین خاطر هم هست که انسانی مبارزم.

در جامعه‌ای که رابطه میان دو جنس را پنبه و آتش می‌داند و همه چیز را از دریچهٔ سکس و تجاوز می‌بیند زندگی و مبارزه می‌کنم. در جامعه‌ای که به سختی حاضر است حضور اجتماعی زنان را بپذیرد. جامعه‌ای که عقب مانده‌ترین افراد آن جهان را تفسیر می‌کنند و بر میلیونها انسان حکم می‌رانند. من

انسانی هستم هم خودی و هم غیرخودی ولی به هیچ نیرویی اجازه نخواهم داد که مرا نخودی بینگارد. من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که ۹ ساله شدنم را مجوز شرعی می‌دهند تا شب زفاف را با هیولایی از نوع خودشان تحمل کنم و سرافکنندهٔ مدنیت شوم.

من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که اعتیاد، بیسوادی، طلاق، بیکاری، نابسامانیهای اجتماعی، نداشتن کمترین تضمین برای آینده، معمولی‌ترین پدیده‌هایی هستند که در مقابل من، به عنوان یک انسان، قرار دارد. شرایطی دهشتناک که برای دین و مذهب نیز بر فراز آن زهرش را می‌ریزد.

من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که تنها ظاهری مدرن دارد، آسمانخراشها، برجها، ماشینهای جور واجور، مغازه‌هایی پر و خالی از جنسهای خارج و داخل، دانشگاههای شیشه‌ای با حصارهای خاردار و اما در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی مثل ۱۴۰۰ سال پیش می‌اندیشد و یا مثل قرن ۱۹ با سیستمی بسته و صرفاً سنتی به انسانها می‌نگرد.

من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که طلبکاری از انسانها رسمی معمول است. آن آخوندی که به نان و نوای چرب رسیده، آن ریشوی حزب‌اللهی و غیر حزب‌اللهی تازه به دوران رسیده که به جا و مقامی رسیده‌اند آنقدر طلبکارند و نمک‌شناس که عوض آن که از مردمی که آنها را به بالابالاها انداخته‌اند متشکر باشند طلبکارند و چه بازاریهایی کثیفی که هم می‌چاپند و هم تارهای عنکبوتی سنتها و مذهب خود را بر حلقوم میلیونها انسان تنیده‌اند.

اما سؤال این است که من به عنوان یک زن آیا خود را باور دارم. آیا برای یک بار که شده می‌توانم پیشداوریها، عرف، عادت و سنتها را کنار بزنم و به خود همانگونه که هستم بنگرم و اعتماد به نفس کافی به دست آورم، تا اجازه ندهم که دیگر باورهای نادرست جامعه بر افکارم سایه بیندازد. تا اجازه ندهم که مرا به سادگی حذف کنند.

بله، در این راه گام نهاده‌ام و مصممم که پیش بروم.

من آیا موجودی هستم که هویتم تنها با خانواده است که تعریف می‌شود یا همانند دیگران می‌باید از سطح مناسب درآمد، تغذیه، بهداشت، سواد، مشارکت سیاسی، امنیت، حقوق مدنی، مسکن، تفریحات، اطلاع‌رسانی، تأمین اجتماعی برخوردار بوده و هویتم را با آنها بیان کنم.

من شهروندی درجه دو یا درجه چندم نیستم. من شهروندی هستم که زایندهٔ زندگی

و نگاهدارنده عنصر زندگی در بطن تلاشی هستیم که انسان برای رهایی خود پیش می‌برد. من در جامعه‌ای زندگی می‌کنم که روشنفکران دینی‌اش موعظه می‌کنند که اسلام تنها ایدئولوژی است که حقوق برابر زنان و مردان را نه یک بار بلکه در آیات مختلف اعلام داشته است. برایم مثال می‌آورند و من در دل به ریش آنها می‌خندم. می‌خواهم شما را هم در این خنده تلخ شریک کنم: آیه "یاایهاالناس" زن و مرد بطور مساوی به تقوی و اطاعت و عبادت خوانده شده‌اند. آیه "ان المسلمین" زن و مرد بطور مساوی مسلمان و مؤمن به حساب می‌آیند. آنها در قنوت و عبادت خدا که بالاترین مدارج بشریت هستند برابرند. زن و مرد در خشوع و صدقه و تقوی و ذکر خدا برابرند.

زن و مرد بطور مساوی مأمور به صلوات (والا ترین عبادت و بهترین راه اتصال به معبود و محبوب) و مکلف به پرداخت مالیات زکات و موظف به اطاعت خدا و رسول می‌باشند.

زن و مرد هر دو بطور مساوی مورد رحمت خداوند قرار می‌گیرند.

آدم و حوا برخلاف ادیان دیگر که تقصیر را گردن حوا می‌اندازند در دین مبین اسلام هر دو بطور مساوی گناهکار شناخته شده‌اند.

پیغمبر نیز بر جایگاه زنان کاملاً واقف بوده است. در حدیث معروفی از او سؤال می‌شود که چه چیز را می‌پسندد و دوست دارد و در جواب می‌گوید عطر، زن، نماز.

زنان در اسلام بسیار حرمت دارند. یکی از حرمت‌های زنان در صدر اسلام پرستاری و عهده‌داری امور مجروحین جنگی بوده پس برخلاف غربیها که مدعی‌اند مؤسس رشته "نرسینگ" هستند آموزشگاه پرستاری در صدر اسلام تأسیس شده بود.

و مزخرفاتی از این دست که فراوانند. حالا که متوجه شدیم که این دو موجود با هم در خیلی از مسایل برابرند کمی هم از تفاوت‌هایشان می‌گوییم که حق مرد در این میان زایل نشود. تفاوتها در ارث، ادای شهادت، دیه، طلاق، تعدد ازدواج و است.

سهم ذکور دو برابر سهم اناث می‌باشد یعنی این که مرد دو برابر زن سهم می‌برد ولی چون مرد باید نفقه زن را بپردازد پس این دفعه زن دو برابر مرد سود می‌برد. عجب معاملاتی! در مواردی مانند وکالت، وصایت، طلاق، رجوع، نسب، رؤیت هلال و شهادت زن مؤثر نمی‌باشد. از دیه و طلاق و تعدد ازدواج نیز بگذریم که لطائلات است و بس.

اما با تمام این صغرا، کبرا چیدن‌ها باز من به عنوان یک زن، حقوق خود را برای هزارمین

بار تکرار می‌کنم و تمام تلاشم را به کار خواهم برد تا آن را قانونی نمایم و نهادهای تضمین‌کننده‌اش هم ساخته شود. ما در این راه گام نهاده‌ایم و مصممیم که پیش برویم.

۳

گزیده‌ای از یک نامه

ایکاش کنار هم بودیم و از نزدیک می‌توانستیم ساعتها پیرامون آنچه که در مجموع علایق‌مان می‌گنجد با هم صحبت می‌کردیم. در مهاجرت بودن تو و من در غریبانه سرزمینی که در آن متولد و بزرگ شده‌ام. می‌دانی چرا میگم غریبانه، نه که دلت را بیشتر به درد آورم بلکه به این خاطر که در جایی سعی می‌کنم زندگی‌ام را ادامه دهم که خیلی از چیزهایش را دوست ندارم. نه احترامی برای آنها قائم و نه حاضریم که حتی نسل بعدی گوشه‌ای حقیر از آنها تجربه کند. وقتی تو اینجا را ترک کردی یادت هست من کودکی دوازده ساله بودم بادنمایی امید به زیبایی تخیلات یک کودک. گاهی اوقات تو را آنقدر پریشان می‌دیدم و در سایه، که احساس می‌کردم در بازی خطرناکی شرکت کرده‌ای. اما لبخند و نگاه مهربان همیشه تسلی‌ام می‌داد. من در آن دنیای کودکی هرگز این تناقض میان رفتار تو که به نظر عادی می‌رسید و شیوه زندگی کردنت را در خارج از منزل نتوانستم بفهمم ولی فقط می‌دانستم که زیاد از وضعیت راضی نیستی. بعد هم یکهو غیبت زد و جای تو را برای همیشه در خانه خالی گذاشتی. بعد که رفتی مادر خیلی خوشحال بود. از خوشحالی‌اش تنها چیزی که دستگیرم شد این بود که نبودنت برایش راحت‌تر است ولی هرگز یک کلام از او نشنیدم. آخر می‌دانی که در ایران همه با نگاه با همدیگر درد دل می‌کنند و بدون رد و بدل شدن کلمه‌ای هر کسی می‌فهمد که طرف مقابلش چه حال و روزی دارد.

روزگار غریبی است نازنین. غریبتر از حدی که بتوانی تصورش را بکنی.

امروز اما دیگر من آن کودک دوازده ساله و خواهر کوچک تو که می‌شناختم نیستم. من هم با تنهاییها بزرگ شده‌ام و وارد اجتماعی شده‌ام که خیلی از چیزهایش زجرم می‌دهد. نه اینکه فکر کنی آرزوهای خیلی خیلی بزرگ دارم! نه. فکر می‌کنم که خیلی واقع‌بین شده‌ام و همین هم اذیتم می‌کند. گفتم اذیت، ولی فکر می‌کنم کلمه درستی برای بیان آنچه در روح و روانم می‌گذرد نیست. بخاطر همین چیزهاست که آرزو داشتم در کنار هم بودیم و با هم گپ می‌زدیم.

()

با بچه‌های دانشکده که گهگاه دور هم جمع می‌شویم و به هر بهانه‌ای شده از هر دری گفت و شنود داریم. آخرین عکست را روی پیش بخاری کنار آینه (فکر می‌کنم دکور آن به تکه جای اتاق همانطوری است که تو هم اینجا بودی) گذاشته‌ام. همه ازم می‌پرسند این آقاچه چکارته. آخ که چقدر دلم می‌خواهد می‌باید به آدمهای غریبه توضیح بدهم که این عکس متعلق به کیه. بعد از طول و تفصیل آرام می‌گیرند. آخه می‌دوننی یه مسایلی است که وقتی به آنها فکر می‌کنی متوجه می‌شوی که فقط در مورد تو و خانواده‌ات نیست که رخ داده. همه بدجوری درگیرند. بالاخره زخم خورده فراوان است.

آخرین نامه‌ات را دیروز برای چندمین بار خواندم. چیزهایی را که نوشته بودی خیلیها اینجا دنبال می‌کنند. خوب شد که نامه‌ها را دیگر به آدرس خودمان پست نمی‌کنی چون نمی‌دانم چطوری که آدرس ما هنوز از گزند مور و ملخها در امان نیست. عجب آدمهای مردم‌آزار و بی‌ربطی هستند.

خبرها هم تا بخواهی زیاد است که البته می‌دانم تو بیشتر از من در جریان هستی. اوضاع آنقدر خراب است که هر کاری هم می‌کنند درست نمی‌شود. امام میره سید میاد اما آب از آب تکان نمی‌خورد. البته قصد درست کردن که در کارشان نیست ولی قدرت را هم حاضر نیستند که از دست بدهند. مزه قدرت و چاپیدن هرچه بیشتر بدجوری زیردندان‌شان گیر کرده. اما سفره‌ها خیلی خالی‌تر از این حرفهاست که دیگر بچاپ بچاپ داشته باشند. به کم هم راضی نیستند.

جنتی و اعوان و انصارش عاشق پورسانتهای قراردادهای نفتی انگلیس‌اند و نبوی و باندش شیفته کمیسیونهای آمریکایی و ایتالیایی و ژاپنی. هرکس به نسبت علایق خود می‌چاپد.

وضع زندگی مردم هم از هر زاویه که فکرش را بکنی وحشتناک است. داد مردم به فریاد تبدیل شده. یک نمونه‌اش را برات بگم. تظاهرات کارگران جلوی مجلس بود. هرچه فحش و بد و بیراه که مردم بلد بودند و یا در این مدت یاد گرفته‌اند هر دقیقه نثار اول و آخر اینها می‌کنند. بگیر و ببند هم دیگر اثر ندارد. هر کسی حرفی می‌زند راهی زندان می‌شود. اینها نه به مخالف بلکه به خودشان هم رحم نمی‌کنند.

روزگار غریبی است نازنین. غریب‌تر از حدی که تصورش را بکنی.

()

خواهر سابقاً کوچک تو

پورتو آگرو

تجربه‌ای از حکومت چپ در برزیل

در استان جنوبی، "ریوگرانددوسول"، یکی از ثروتمندترین ایالات برزیل با ده میلیون سکنه، کاندیدای حزب کارگر برزیل انتخابات ایالتی را در اکتبر ۱۹۹۸ برنده می‌شود. "پورتو آگرو" مرکز این استان با ۱/۲ میلیون شهروند برای چهارمین بار متوالی حزب کارگر برزیل را برای تعمیق روند دموکراتیزه کردن منطقه انتخاب کرده‌اند.

حزب کارگر برزیل که در سال ۱۹۸۰ بنیان نهاده شد، امروز با بیش از هشتصد هزار عضو یکی از بزرگترین و مورد توجه‌ترین احزاب چپ در سطح جهان است. حزبی دموکراتیک و سوسیالیست که با اعتقاد به پلورالیسم حزبی گرایشات گوناگون چپ را با حق مشخص فراکسیون در زیر یک سقف جمع نموده است. حزب کارگر برزیل قوی‌ترین جریان اتحادیه‌های کارگری و دهقانی را در برزیل رهبری می‌کند.

در حال حاضر از بیست و شش ایالت برزیل، سه استان آن توسط حزب کارگر و در مجموع شصت و دو شهر بزرگ برزیل بیست و نه عدد آن توسط چپها اداره می‌گردد. شهر عظیم و پرجمعیت "سائوپولو" از چند ماه پیش بار دیگر حزب کارگر را انتخاب نمود. پیروزی نیروهای چپ در انتخابات ایالتی و شهرداریها این امکان را فراهم ساخته که در انتخابات ریاست جمهوری شانس زیادی برای کاندیدای چپ به دست آید.

نیروی چپ در برزیل موقعیت خود را از یک جنبش صرفاً اعتراضی و اپوزیسیون ارتقاء داده است و پیروزی و موفقیت حزب کارگر بیش از همه منتج از سیاست روشنی است که این حزب در سطوح مختلف اداره کشور در عمل به اثبات رسانده است. هدف استراتژیک حزب کارگر تثبیت یک سیاست و مشی متفاوت با هرچه درگیر نمودن توده‌ها در اداره محیط زندگی خود و کسب تجربه عملی در تمامی زمینه‌های واقعی زندگی بوده است. تجربه‌ای که در عمل نکات مثبت و منفی را هرچه روشنتر در ذهن و عمل اجتماعی به محک بگذارد.

سیاست حزب در دوره انتخاباتی چهار ساله (۲۰۰۰-۱۹۹۷) دخالت مستقیم مردم در تصمیم‌گیریها بوده است. در این دوره استراتژی حزب بر عناصر زیر پایه‌گذاری شده است: رادیکالیزه نمودن هرچه وسیعتر دموکراسی، آگاهی از سیاستهای نئولیبرالی و مالی در سطح کشور و در سطح بین‌المللی

و طرح و عملی نمودن آلترناتیو در مقابل آنها، انجام رفرمهای اجتماعی برای هرچه بهتر شدن زندگی مردم، گسترش بهداشت و سیستم درمانی، کنترل اجتماعی بر بودجه دولتی، ایجاد شرایط جدید اقتصادی مبتنی بر حل معضلات عمومی مردم، مدرنیزه کردن شهرها با بکارگیری روشهای نوین در سیستم حمل و نقل، آموزش، بهداشت و مسایل اجتماعی.

سیاست آلترناتیو در مقابل فشار بازار جهانی، بکارگیری سیاستی قوی و مستقل برپایه تمرکززدایی، سیاست مالیاتی جدید و اداری نوین، دستاوردهای مهمی را در تجربه مبارزات توده‌ای ثابت نموده است. امروزه هر ایالتی هفتاد درصد درآمدهای خود را صرف بازسازی منطقه خود کرده و مالیاتها تا شصت و دو درصد تنزل یافته است.

بودجه‌های ایالتی در مشورت جمعی و مستقیم با مردم تعیین می‌شوند و به عنوان مرکز ثقل تأمین دموکراسی در کشور است. گامی بسیار اساسی و تعیین‌کننده که راه چاره نوینی است که در تعیین استانداردهای جدید اجتماعی، فرهنگی، دموکراتیک و اکولوژیک به منصفه تجربه توده‌ای نهاده شده است. راه چاره‌ای که با در نظرداشتن برنامه‌های حزب کارگر چشم‌انداز روشنی را برای حاکمیت توده‌ای ترسیم می‌نماید.

سازمانگری مستقیم و مستقل توده‌ای براساس علائق و خواسته‌های اقشار مختلف تنها ابزار کنترل بر دولت است و عامل بازدارنده بوروکراسی زاید دولتی و فساد حکومتی می‌باشد. آگاهی و اطلاع از آنچه که در جامعه می‌گذرد شرط لازم برای سیاسی کردن جامعه بوده و این مسئله مقوله‌ایست که حزب کارگر برزیل به آن توجه خاص داشته و در عمل ابزارهای متنوعی را برای استفاده توده مردم فراهم ساخته است. هدف صرفاً سوءاستفاده از مردم برای استفاده تبلیغاتی دوره‌ای در انتخابات جای خود را به فعال بودن توده‌ها در همه شرایط و در تأثیرگذاری بر سیاستهاست که تبلیغ می‌گردد.

دموکراسی تنها در شرایطی ادامه حیات می‌دهد که روند درگیر بودن مردم در مسایل مربوط به زندگی خود هرگز قطع نشده و رابطه میان توده‌ها و دولت رابطه‌ای مستقیم باشد. به عنوان نمونه در ارتباط با مسایل مربوط به کودکان حداقل سیصد تشکل کودکان خود درگیر حل مسایل و مشکلات و همکاری با دولت می‌باشند.

بقیه سیاست و تشکیلات...

از صفحه ۱۴

مبارزه و با رضایت خاطر از قدرت کنار نرفته‌اند. تمامی شواهد حاکی است که جامعه ما نیز با مقاومت و تعدیات استبداد حاکم، هر روز بیشتر به این نتیجه می‌رسد که بدون براندازی استبداد و فقط از طریق اصلاحات نمی‌تواند از ظلم و تعدی رها و به جامعه‌ای با مناسبات آزاد و عادلانه نزدیک شود. حال چرا رفیق (ن. ق.) تمایل دارد سرنگونی را سنتی تلقی کند و یا براندازی را مدرن بداند مسئله‌ایست که امیدوارم وی بدان پاسخ شایسته بدهد.

اما در پایان، ذکر چند نکته خالی از اهمیت نخواهد بود:

آنچه در مورد (اتحاد) می‌توان گفت این که با توجه به سمت و هدف (اتحاد) و حتی درج مسئله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در پلاتفرم آن به دلایل فراوان این موضوع فقط در حد نوشته باقی مانده و عملاً به سیاست و وظیفه مشخص در راستای اهداف (اتحاد) تبدیل نگردید. (اتحاد) بیشتر به دلیل تشتت و تزلزل و عدم تعیین نظر بین فرمیسم و انقلاب غیرفعال بوده است و علیرغم آن که در مورد برنامه‌های پیش از سرنگونی هیچ نکته‌ای در پلاتفرم (اتحاد) درج نگردیده. و در این مورد کاملاً با رفیق هم عقیده‌ام. ولی رفیق بهتر از هر کسی می‌داند و به انکارناپذیری آفتاب روشن است که سیاست عملی (اتحاد) و مشخصاً سازمان شرکت در مبارزه طبقاتی عیناً جاری توده‌ها در راستای تحقق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی منظور گردیده بود.

نکته دیگر اینکه رفیق (ن. ق.) می‌گوید که اتحاد از تشکیلات بسته برخوردار است. آیا منظور این است که نیروهای دیگر نمی‌توانند به آن ملحق شوند و یا اینکه اصلاً مناسبات حاکم بر اتحاد مناسباتی غیردموکراتیک و یا... است. یا اینکه اتحاد به دلیل اهداف معینی خط مشی و متدهایی را به کار می‌گیرد که نمی‌تواند فراگیر باشد و یا این که نمی‌تواند مناسب رفرم باشد.

و در پایان این که:

نظریه‌ای که می‌گوید طبقه کارگر نباید مبارزه خود را در جهت به چنگ آوردن قدرت سیاسی و دولتی به کار گیرد، خود یک نظریه سنتی است. نظریه‌ای که می‌گوید استقرار سوسیالیسم می‌تواند از طریق توسعه سرمایه‌داری از راه‌های مسالمت‌آمیز و گسترش و تکامل آن به وسیله رفرم، صورت گیرد.

۱- رفیق (ن. ق.) در مقاله خود در اتحاد کار شماره ۸۵ کلمه براندازی را به کار برده و من هم بدان اشاره کرده‌ام.

با ارسال خبر، گزارش و عکس
اتحاد کار
را تقویت کنید

علیه تروریسم، برای جهانی بدون جنگ و ترور

شماره ۹۰ مهر ۱۳۸۰

اکتبر ۲۰۰۱

ETEHADE KAR
OCTOBRE 2001
VOL 8. NO. 90

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای
زیر از یکی از کشورهای خارج
برای ما پست کنید:

تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHADE

B. P. N 351

75625 PARIS CEDEX 13

FRANCE

شماره فاکس ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷-۴۹

شماره تلفن ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرسهای سازمان در اروپا:

آدرس آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E.F.K.I.

P.O.BOX 38555

METROPOLITAN POSTAL

OUTLET

NORTH VANCOUVER,

B.C.

V7M 3N1

CANADA

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

اقدام تروریستی هولناکی که در یازدهم سپتامبر در آمریکا صورت گرفت، نه فقط جنایتی عظیم علیه مردم آمریکا، که علیه بشریت بود. ما با اعلام همدردی عمیق با بازماندگان و قربانیان این جنایت هولناک، دست زدن به چنین اقدامات مهیبی را که قربانی کردن انسانهای بیگناه را وسیله ای برای رسیدن به اهداف خود قرار می دهد، شدیداً محکوم می کنیم.

آنچه که در نیویورک و واشنگتن اتفاق افتاد، آخرین پرده از اقدامات جریاناتی بود که تاکنون، به نام مذهب و دین، بویژه در خاورمیانه، زندگی اجتماعی مردم کشورهای مختلف را مورد تهدید قرار داده است. سیاست غرب و آمریکا بخصوص در گذشته آن بوده است که به بهانه خطر کمونیسم، رژیمهای مستبد و ارتجاعی را تحت پوشش و حمایت قرار دهد. از حکومت اسلامی ضیاءالحق تا حکومت اسلامی در ایران و سرمایه گذاری بر روی طالبان در افغانستان تاکنون، با تمامی جنایاتی که علیه مردم کشور خود انجام داده اند، همه در جامعه جهانی تحمل شده اند. فاجعه نیویورک نشان داد که دکتترین ایجاد کمبرند سبز، که اساس آن تکیه بر بنیادگرایان اسلامی برای ریشه کن کردن جنبشهای مترقی در منطقه خاورمیانه بود، اکنون به خطری علیه تمامی بشریت تبدیل شده است. شکی نیست که باید جهان متمدن علیه تروریسم متحد شود و با آن به مقابله جدی برخیزد. اولین درس حوادث هولناک اخیر در آمریکا باید آن باشد که هیچگونه تروری حمل نشود، که با تروریسم در سطح جهانی، از ترور دولتی تا ترور کور فرقه های مذهبی در هر کجای جهان که باشد به مبارزه برخاسته شود و از حق حیات انسانهای بیگناهی که قربانی ترور می شوند دفاع گردد.

ما معتقدیم که ترور محصول شرایط حاکم بر بخشی از جوامع انسانی است و تا زمانی که تغییری جدی در جهت آن میان برداشتن استبداد و نابرابری و فقر در بخش قابل توجهی از جهان صورت نگیرد، و هنوز جهان، حکومتهایی نظیر طالبان و جمهوری اسلامی را که سیاستهای تروریستی دارند و با تربیت و به خدمت گرفتن مهره های تروریستی در سراسر جهان، تروریسم را به صورت یکی از ارکان سیاست خود در آورده اند، تحمل کند، همواره کسانی پیدا خواهند شد که راه نجات از استبداد و فلاکت را در کشتار خود و دیگران جستجو خواهند کرد و با انتحار در این یا آن گوشه جهان، راهی بر بهشت موعود خود خواهند جست. از همین رو نیز، اعلام جنگ به این تروریسم، در وهله نخست، لشکرکشی و راه انداختن جنگ علیه این یا آن کشور و قربانی کردن هزاران تن دیگر از مردم بیگناه و آواره کردن آنها نیست. قبل از همه، تغییر جدی در سیاستهای تاکنونی و رویکرد به سیاستهای جدیدی است که راه رسیدن به جهان بدون ترور و ترس و جنگ را نه با فرمان آتش، که با عزم و اراده بر عدم تحمل هرگونه استبداد و ترور در هر کجا و علیه هر کسی، نه فقط در آمریکا، در هر نقطه ای از جهان، هموار می کند. این عزم، نباید که به اعلام این یا آن جنگ و قدرت نمایی خلاصه شود. دولت آمریکا حق دارد که عاملین جنایت علیه مردمش را، در هر کجای جهان تعقیب کند و در این راه تمامی اهرمهای بین المللی و پشتیبانی افکار عمومی جهان را به همراه دارد، اما تبدیل تعقیب عوامل ترور در آمریکا، به جنگ علیه این یا آن کشور و بمباران مردم بی دفاع در این یا آن گوشه جهان، نه مبارزه با تروریسم، که مقابله به مثل با تروریستها و بکار بردن همان روشهاست. ما نگرانی عمیق خود را از خطر جنگ که خود زمینه تقویت خشونت و ترور را هرچه بیشتر فراهم می سازد، اعلام می داریم و معتقدیم که جنگ علیه مردم بیگناه تنها خوراک تبلیغاتی دیگری برای ادامه تروریسم و دامن زدن به نفرت کور بین ملل دنیا بوده و این جنگ، خود منشاء جنگها و ترورهای دیگری خواهد بود.

مبارزه با تروریسم، نه از طریق جنگ علیه ملتها، که از طریق محاکمه عاملان واقعی ترور، طرد آنان از جامعه بین المللی، اتخاذ سیاست یکسان علیه آنان، و ریشه یابی و خشکاندن سرچشمه های زایش آن، امکان پذیر است.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی ۱ - ۳۰ شهریور ۱۳۸۰ / ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱

۱ - متشکل از: حزب دموکرات کردستان ایران - سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

جنگ راه حل مبارزه با تروریسم نیست!

بر طبق اخبار رسیده، دهها هزار نفر از مردم افغانستان بدنبال تهدیدهای آمریکا مبنی بر حمله به افغانستان در صورت عدم استرداد "بن لادن" از سوی حکومت طالبان، خانه و کاشانه خود را ترک کرده و به سوی روستاها و مرزهای ایران و پاکستان راهی شده اند.

حملات تروریستی بیسابقه به شهرهای آمریکا، که بر طبق آخرین اخبار بیش از شش هزار کشته و مفقود و هزاران زخمی بجا گذاشته است، وجدان مردم جهان را برانگیخته و موج حمایت و همدردی با مردم آمریکا را دامن زده است. همچنین بسیاری از کشورهای جهان آمادگی خود را برای سازمان دادن یک مبارزه مشترک، در مقیاس جهانی، با تروریسم اعلام کرده اند.

در این فاصله دولت آمریکا به رهبری "جرج دلبیو بوش"، رئیس جمهور آمریکا، با استفاده از احساسات جریحه دار شده مردم آمریکا، بر طبل جنگ می کوبد و نه تنها مردم افغانستان، که بسیاری از دیگر کشورهای جهان را تهدید به تهاجم نظامی می کند. همزمان نیز با زیر فشار قرار دادن متحدان اروپایی خود می کوشد تا به روشهای جنگ طلبانه خود، لباس اقدام بین المللی به پوشاند.

دستگیری و محاکمه مسببین این جنایت بزرگ امری الزامی است. اما با لشکرکشی به افغانستان و کشتن مردم بیگناه و راه انداختن جنگی دیگر در منطقه، هدف مبارزه با تروریسم به هیچوجه متحقق نخواهد شد. هرگونه عملیات نظامی در افغانستان، نه تنها خسارات جانی و مالی فراوانی را برای مردم افغانستان به همراه خواهد داشت بلکه با دامن زدن به جو ضد آمریکائی و تمایلات مذهبی مردم، چشم انداز یک درگیری طولانی و بی فرجام گشوده خواهد شد. و به طور جدی زمینه گسترش خشونت و ترور و رشد انتگرالیسم را فراهم خواهد کرد.

ما بار دیگر با ابراز انزجار از اقدامات تروریستی در آمریکا و همدردی با بازماندگان قربانیان این فاجعه بزرگ، از تمامی آزادیخواهان جهان می خواهیم تا با هرگونه عملیات نظامی در هر گوشه جهان، به بهانه یافتن مجرمین این واقعه و مبارزه با تروریسم مخالفت کنند.

تنها با احترام به حقوق انسانها و خشکاندن ریشه های اصلی تروریسم است که می توان در نهایت با آن مقابله کرد.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - ۲۸ شهریور ۱۳۸۰ / ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱